

دستاق فاروق
جدي
الجمعة

بسم الله الرحمن الرحيم
هَذَا الْقُرْآنُ مَعَ هَذَا الْمَتَاعِ بِفَيْئِ الْفَائِضَةِ
بِمُقَابَلَةِ الْقَلْوَةِ وَالْقَرْمِ وَالزُّكُوفِ وَالْحِجِّ وَالنَّذْرِ
وَجَمِيعِ حَقُوقِ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا وَجَبَ عَلَيْهِ وَ
هُوَ عَاجِزٌ عَنْ إِدَائِهَا لَيَسْقُطُ حَقُّ اللَّهِ تَعَالَى
عَنْ زَيْبَةِ هَذَا الْمَتِّ وَهَبْتُ لَكَ هَذَا الْحَقَّ
مَعَ هَذَا الْمَتَاعِ بِدُونِ الْمَرْفُوقِ نَحْتِ

ببرهان المومنين على عقاير المضلين

سنة اقرار الباء احسن على ولرمحمر نعمان غفر الله له
يوسف زري حنفي ماتريد

١٢٩٥ هـ
ساكن مكة المكرمة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ
 هَدَانَا اللَّهُ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا مِثْلَ لَهُ وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ
 فَلَا هَادِيَ لَهُ وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ
 لَهُ وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيَّ
 خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ

اما بعد احمد علم ولد محمد نمان المعاز العرفاني قوم پرسفزي
 ساکن الوقت مکنه شریفه که از خدا ما اوستا نبارگاه آن افتاب هدا
 و عرفان و آن دیباچه کتاب خدا دانی و آن زهد باب مسلمانی اعنی عارف
 حقانی محبوب سبحانی مجد دلتک ماء و ثانی حضرت عالی مرتبت فارس
 مضمار ناسوت شمسوار عمره ملکوت ناهی میدان جبروت
 ساهی دیوان لاهوت پیشوای کبریا موری عالم مقدار رهنمای
 صفای خاکسار منور کنند دوار بنور کرامت کاشف کس

اسرار بکشف مقامات حقیق کد و رات ظلمات ایستد کرامت فریلا
 اشراق هدایت امامت هرشد ز هر سلوک ناصح فرقه ملوک کاشف
 مکاشفات غیبی حاوی معاملات لاریبی اعنی جناب صاحبنا
 و وسیلتنا الله شیخ المشارق و المغرب شیخ عبدالغفور سلم الله
 انکور چنا میگوید مخفی نماید بجمیع اهل اسلام که درین زمان
 قوم ضالین المصلین و گروه دجالین و ملحدین و فرقه وهابییین
 و مبتدعین که خود را موحدین و مهاجرین و مهدیین می شمارند
 و جمیع مسلمین را مشرکین و مبتدعین می پندارند بنا برین از بلادشان
 خود را فرار کرده سکونت در بیت الله شریف گرفتند در مسجد
 حرم اظهار مذهب خود را بیک از اهل علم قوم افغان نمودند
 که یا رسول الله گفتن شرک است نام پرده شهود از اهل
 عرب گرفته بترد علماء اهل سنت و جماعت که عبارت از شیخ العلماء
 صاحب و جناب اعلم العلماء مولوی رحمت الله صاحب
 هندی و افضل الفضل و انجب النجا جناب ملا انگو صاحب
 سلیمانی و غیر ذلک از علماء حقانی استغاثه کرد اوشان را

شکر

غیرت دین در پنبه دل چسپیدن گرفت این سخن را به نزد حاکم
الوقت بادشاه ترک دام حکم رسانیدند نام برده را نیز همچنان
حالت دست داد کو اسان خور با او شان کرده که قوم ضالین را گرفته
نزد شیخ الهنود بردند بعد از آن چهار کس وهابی ها را گرفته
معه شو پیش شیخ الهنود و حضرت شیخ محمد حسین صاحب
سندی بردند نام برده با او شان فرمود که بگویند یا رسول الله ان
کراهیان و بدکیشان بجای یا رسول الله لا حول ولا قوة الا
بالله گفتند نام برده بدست خود جواب گرفته هر قدر که
میزدند تا بگویند یا رسول الله او شان از روی عناد میگفتند
لا حول ولا قوة الا بالله تاجدی زدند که از زبان پس ما خدا
و در حبس فرستادند پس از آن بوالی مکه معظمه رسید نا
شریف صاحب را این واقعه رسانیدند جناب شریف
صاحب فرمود که علماء او شان را نیز گرفته در حبس اندازید
تا که خود از او شان پرسیان و استفسار نماید فرماید یوم
او شان را بحضور خود طلبانند پس رسید که شما یان در کدام

مذهب هستند علماء او شان اظهاری نمودند که خدای تعالی
در فرقان حمید و قرآن مجید اطیع الله و اطیع الرسول
فرموده اطیع الحنفی و الشافعی فرموده میان چه کونه مذهب
اختیار کنم شریف صاحب را نیز آتش غیرت دین در پنبه
دل چسپیدن گرفت بی اختیار شد بمشت و دستهای کوفتند
تاجدی آن طایفه مردود شد زدند که انگشت شریف صاحب شکسته
و شهادت یافت و آن گروه لعینان وهابی ها را در حبس و قید
و زندان سخت بنداختند و منجمله هذا ماجر در زیر تحریر بنویس قلم
فیض شیم آورد برای اطلاع ساختن ملک البرین و البحرین و خادم
الحرمین الشریفین فرستاده از انجا جواب با صواب و فرمان
واجب الاذعان از سلطان بن سلطان مالک الرقاب و الامم خاقان
الاعظم چنان رسید که حکم شرع شریف بنوی صلی الله علیه
وآله وسلم بر این قوم جاری و ثابت فرماید تا در دین
چراغ عالم و سراج عالم و سراج جهان بنوی صلی الله علیه و آله
قصور واقع نشود بنا بر آن که قتل در زمین حرم شوخی

ولی ادبی میدانند حکم برقرار و تاج قائلین این
الفاظ شنیعه کردند و دیگران را که عبارت از دو هزار
بیست و پنج کس است در مذهب امام ابوحنیفه
صاحب رحمة الله علیه و امام شافعی علیه الرحمه
مدخل و داخل گردانیدند بغیر از فقر شریف دیگر
چیزی نخوانند و نه بخوانند اللهم انصر من نصر
الدین و اخذل من خذل الدین این اشتها را بنابرین
است که فرقه و جالین را هر جا که باشند دشمنی و سر
زنش و عداوت و عناد از برای خوشنودی و رحنا
مندی خدا و رسول و برادران اهل ایمان کرده باشید
که ایشان لشکر دجال لعین هستند و منجر صادق
بحرایی در دین خود را خرد مان باین فرقه و جالین در
تمام احادیث نسبت کرده و گفته که لشکر دجال
لعین این قوم خواهد بود و این کمره ان خود را مدعیین می پندارند
اعوذ بالله من اعتقادهم و افواهم و اعمالهم فقط

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي اختار لنفسه الدوام و احكم بالموت و الفناء
على الخواص و العوام و ساوي في التراب بين المملوك و الخدم
فسيحانه من عرش لا تضام و من مليك لا يرار و من متكبر
لا يغفر له لا انتقام خلق السموات و الارض و ما بينهما في سنة ايام
انه استوى على العرش متفرد بالبقاء و الدوام و تشهد ان لا اله الا
الله و حده لا شريك له الملك العزيز العلام و تشهد ان سيدنا
و نبينا و جينا و شفيعنا و مولانا محمدا عبده و رسوله صلى
عليه و سلم صاحب صاحب التاج و المعراج و البراق
و المقام و افضل الانبياء عليهم السلام صلى الله عليه و على اله

واصحابه الكرام وعلى المجتهدين الماصين العظام **ويعد**
فيقول العبد المذنب الواجي الى رحمة الله رب العلمين
بل لا شيء في الحقيقة المسكين احمد على قومه يوسف
نحى ساكن مكة الشريفة زادها الله تعالى تكريما و
تعظيما في زمان حضرت شيخ الاسلام والمسلمين قطب
الاقطاب غوث الاعنواث سلطان العلماء الكرام
رئيس لا تقياء العظام صاحب السخاوت والشجاعت و
العمصام ذي القدر والاحترام المجاهد في سبيل الله
فنا في الله شيخ الشريعة والطريقة والحقيقة والمعرفة
قدوة السالكين عمدة الفاضلين ينشأ اهل اليقين زين
العارفين حضرت شيخ سولنا وهرشدنا وها ديننا و
مهدينا وسيلتنا في الدارين در علوم ظاهر مثل مظاهر
ودر حقايق باطن مثل جان ارفع واستر جناب ولايت مآب
قدسي القاب سالك كامل عارف مكمل مخزن الاسرار وحصون
حضرت شيخ ^{عبد} الغفور سلم الشكور حاجب السيف والقلم قاتل

الكفرة

شهداء من رجال الكرفان قيل هذا النص ورد في المداينات
لما في كفايكون حجة في الحدود والقصاص قلنا العبرة
العموم اللفظ لا بخصوص السبب حتى ان هذا الآية
جعلت حجة في غير المداينات من الحقوق التي تثبت
مرة بالاقرار ومرة بالشهود ^{حق} تثبت شرعا بالشهود
التي فوق الاثنين سوي حد الزنا فتعين ثبوت سائر الحقوق
بالاثنين من الشهود ومن سائر الحقوق بقية الحدود
فيثبت بشهادة رجلين وفي المبسوط في القياس ان يكفي
بشهادة الواحد لان رجحان جانب الصدق يظهر في خبر
الواحد بصفة العدالة ولهذا كان جنس الواحد العدل مرجحا
للعمل وكما لا يثبت علم اليقين بخير الواحد لا يثبت بخير
العدد مالم يبلغوا احدا التواتر فلا معنى لاشتراط العدد
ولكن تركنا ذلك بالنصوص التي فيها بيان العدد في الشهادات
المطلقة كقوله تعالى واشهدوا اذا وعدل منكم كذلك
في الكفاية نوع اخر اذا شهد الشهود على رجل بالزنا

ثم غابوا ما توابعد القضاء والامضاء لا يغير القضاء ولا
 الامضاء وان ماتوا قبل القضاء او بعد القضاء قبل الامضاء فان
 كان الحد رجما يمنع القضاء لان البدلية في الرجم انما يكون
 من الشهود فاذا غابا او ماتا قبل القضاء او بعد القضاء
 قبل الامضاء يمنع القضاء كذا في المحيط القاضي البرهان
 وبعد ان سيد امير ابن محمد سعيد من مرید سيد احمد
 دهلوی واسم عيل الوهابي واخذ هذه الاعتقاد منها ساكن كوة
 لما كمل في كفره وتزندقه واشتمى في اوطانه فاطهر بعض
 عقايد وكتب واشاع وانتشر واكثر الفساد في الناس يوم
 فيوما فاجتمع علماء الثقات من الاوطان كالفساوي و
 السواد والكابل وغيرها من جميع بلاد اهل الاسلام بعد المرات
 الثلاثة من توبته وتجديد اسلامه في القرية كالفاني
 في موضع البير من توابع السواد في سنة احد وثمانين
 ومائتين والاف من الهجرة النبوية صلى الله عليه وسلم
 في يوم خامس عشر في شهر ربيع الثاني فطلبوا منه
 الحضور

الكفرة والبدعة وعبد الصنم ارام الله اقباله وافاض البركاتة اللهم ارزقه
 طول العمر والعافية والبقاء اللهم افتحه فتحا بيننا اللهم نصره نصرا عزيزا

شعر

اقتاب آسمان علم فضل و مخرج دين مقتدا و رهنا صاحب امام الهاديين
 معدن لعلاب كوي او كستان سواد باطلوع كرد خورشيد معاني زاندين
 حامي دين محمد حاوي جمل علوم قاتل اعداء دين حارس شرع مبين
 اختر بوج شريعت در درج معرفت واقوسر حقيقت خاتم دين را نيكين
 رمزدان كنت كنز كاشف اسرار غيب عامل الفقر فخرى عالم علم اليقين
 دست جو شين عروة الوثقى استبرهان دانش مستر شد آن فيض راحل المئين
 ماحي اثاب بدعت قاصع بنيان كفر فاسخ طومار شركت رافع اعلام دين
 سالكان راه حق را بر دشمنان مردم از غيب ميرسد او از طيتم فادخلوها خالدين
 در رياضات عبادات كرامات كمال نادر العصر است ايندم در هر دري زمين
 در كرامات خوارق شمه افاق شد خامد در هند و خراسان عرب هم تركچين
 گشت از اين قدوس مشكوه صراط سواد مثل فردوس نعيم و جنت خلد بدين
 است در تلقين چو اكثر از ان برس قد قلوب قاصرين مؤمنين

تا بود اجراء شرع رونق دین در جهان
باد فیض شامل هر خاص و عام مؤمنین
که ز طوف استانش بنده ممدی قاصر
لیک بر یادش هی بر خاک محال دجین

وله ایضاً

ز آمدن تشریف آسره جزا جو شدن دلها
الا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها
و بادیک سنکستان نصار دید و گفتند
که عشق اسان نمود اول و طافند مشکها
نشدم بی برادر کین عربی حمله مقصد
ز قباب جعد مشکینش چرخ افتاد در
فرونگداشت انحضرت طریق حرب ساما
که ساکبیکم بنود ز راه رسم منزل
ز حال کونسل آینه که و مه اگر شد
نصارا را هنوز اول قدم از جا نشد پیر
چرخ فریاد میدارد که برینید محال
رقیب جیش نصرانی بجز خون طپانگند
کجا داند حال ما سبکسار اساطیر
یا مید شهادت غازی که منکند فلک کشت
مقی مالتی من قوی دین دنیا و اهلها
آنکه تشریف خوشتر هرگز نکند بر زبان
آنکه اوصافش نیاید بتقریر بیان
سایه حق افتاب روی نور افشان است
از چین می تابش نور ملک خورشید
سرمقد کلر خیروسف افتاد از انزاد
خوش سخن شیرین زبان نکته شیخ خرم
در شریعت مستقیم در حقیقت بالیقین
در حقیقت دور بین و در مقام نکته دار

نور چشم مؤمنان کل شیخ چشم مرتدین
نور چشم مؤمنان کل شیخ چشم مرتدین
در سخاو قحاطم کانی نبودش چون
داد عدلش راند و در جهان نور شریک

تقبل یا ولی الله سوای
خدا را یا ولی ذات عالی
یقین کشته که هستی قلب از نسا
تو شاهی بر سر ابدل او قاد
وجودت آیت از رحم الهی
شد شرع بنی از تو مباهی
بشرق غرب روشن کشتن مات
توغوث وقت هیت با کرامت
بظاهر نام پاکت حرز جانست
جلویم مدح کین شیخ زمانست
بمحض لطف بی هتای داور
نمالم نکته ی از صدق صادر
چو جای نکره مرصع مرشام
فرهم امدهم خاص هم عام

ز هنرستان کابل روم هم شام
نکاهت بی نو سازد تو نکر
ز رنگ مینماید شمس انوار
ندارد کرسی این نکته باور
نصاری آنکه او هست شاد کافر
مهیا کرد بهر جنگ لشکر
غرض سهر ماه شد جنگ کربلای
نعلاب شد ترا فتح الهی
ز بس در معرفت با غر و جای
چو شاهانی جهان را بنده کردی
وهابی و فرقه را شرمند کردی
چو یک ملائی کوتاه بد و هابی
شنیدی چون توزین سان اضطرار
غرض مضطر شد علماء دین کار
بتکلیفش بجل بنوشت لاچار

بیابند بحر فیضت جمله کی عام
مس مقلوب و طهارا کند زار
بحال بیکسان الله بنکر
نمایم بیتی این قول اشهر
بسا سامان ز تیغ تیز خنجر
مقابل از خودی خود برابور
که کشته تنگ انگریز بد اندیش
بید خواست شکست آمد تباهی
کریزان شد ز تو باز این سپاهی
تو شرع مصطفی را زنده کردی
غلط بل بخشیان را کند کردی
بدین احمد افکند خرابی
نمودی جمع علماء اشتا بی
بغیر شرع دیدندش چو اسرار
فرستادند در قریات امصار

بخت معرفت چون قاجلاری
بدست هر دو تیغ شرع دارک
ز کردشای دوران پایمال
ز دست رنج غم اندر ملال
ز تنها زار و مسکین و حقیر م
تسلط کرد بر من و شر بر م
چون زد یکت رسیدم از دور دور
زانوار تجلی ساز پر نور
رون فرما طالب دین دنیا
ز مهد فرش تا عرش معلی
نیازی امک از بهر قظلم
بحال بند مسکین اشکم
ترجم یا ولی الله ترجم
و رتبند هذا کتاب علی اربعة ابواب فی بیان اهل الکفر
و المواقب و سعیت فی الدین الی غایة التحقیق فی رد
اهل الخد و اهل الهواء و البدع و الزنادیق و سمیة

ببرهان المؤمنين على عقايد المضلين الباب الاول
 في بيان عقايد سيد امير ساكن كوثه وثبوت
 تكفيره وتزندقه مع شواهد ها وبيان فضائل الشهادة
 في اول هذا الباب الباب الثاني في بيان قبول الشهادة
 على عقايد سيد امير المذكور هل تقبل ام لا
 الباب الثالث في بيان توبة الذنوب هل تقبل ام لا
 بيسوع وتوجروا الباب الرابع في بيان الساكت و
 المشكك والمتلبيث في تكفير سيد امير وتوا بعه و
 معاونه ومواكلته الباب الاول في بيان عقايد سيد
 امير ساكن كوثه وثبوت تكفيره وتزندقه مع
 الشواهد ها وبيان فضائل شهادته بعد كتاب ادب
 القاضي وبينهما المناسبة اذا القاضي في قضائه يحتاج
 اولا الى شهادة الشهود عند انكار الخصم ^{في} ان
 محاسن الشهادة كثيرة وفضايلها عزيزة منها
 ان الشهادة صفت من صفات الله تعالى ^{الذاتية}

قال الله تعالى ثم الله شهيد على ما يفهمون
 وقال الله على كل شيء شهيد ولا يشك عاقل في
 حسن صفات الله تعالى كالعلم والقدره و
 منها ان مبنى الشهادة على الصدق والصدق حسن
 لمعنى في عينه بحيث لا يقبل النسخ ولا يتبدل حسنه في
 وقت من الاوقات ولا يشك في احسن شيء كان حسنه
 لذاته اذا الشهادة ليست الاخبار بصدق عند القاضي
 وكانت الشهادة حسنه لذاتها بحسن الصدق لذاته
 فان قلت كم من خير صدق هو منهي عنه فلو كانت
 الصدق حسنا لمعنى في عينه لما وراى التمسك وذلك
 لتزكية النفس والغيبة قال الله فلا تزكوا انفسكم
 وتزكية اخبار عن نفسه بما يمد له هو فيه وكذلك
 الغيبة قال الله تعالى ولا يفتب بعصمكم بعضا و
 الغيبة اخبار عن حال رجل بما يشتمه الذي هو عن
 صادق فيه لانه لو كان هو كاذبا فيه لكان بهتانا

وزور الاغربة قلت التمني في تزكية النفس بسبب
تضمن معنا الاعجاب والتفوق على الغير بذلك و
الا فالتزكية حسن في نفسها من حيث انها صدق و
الشيء يحسن في ذاته فالتمني عنه بسبب ما يقترون
به فكان التمني رجعا في الحقيقة الى ذلك الشيء المقتر
به لا الى الشيء الذي هو في حسن ذاته حق انك لو
قلت لا تفعل الا وانت خاشع فالتمني وان كان مضافا الى
الصلوة صورة لكن هو في حقيقة راجع الى ترك الخشوع
فان الصلوة ليست ^{منه} عنها بل ترك الخشوع منهي عنه وكذلك
في قوله تعالى ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا
الله عدوا وبغير علم وانما طعننا عن سبب ما يدعوا من
دون الله بسبب شيء يقترون به وهو سببهم الله تعالى حتى
يحيى ان تزكية النفس اذا لم يتضمن ما قلت فهي غير منيتر
قال الله تعالى خبرا عن يوسف عليه السلام فاجعلني على خزائن
الارض انك حفيظ عليم وكذلك في غيبة التمني للغيبة

نفسها بل شيء يقترون بها وهو الايداء حتى ان للغيبة
اذا كانت بحال من هو منها في الغيبة كانت هي لتحريم الغير
عنه فحينئذ يجوز قال النبي صلى الله عليه وسلم اذكروا الفاجر
بما فيه ومنها ان فيها احياء الحقوق الداهية وابداء الدعوى
الناصبة وهو المقصود في الباب ومحجوب اول الباب و
فيه يقع لغيره من الناس قال عليه السلام خير الناس من ينفع الناس
ومنها ان فيها امثال امر الله بقوله كونوا ميامين لله شهداء
بالقسط وانتم اما طغي الله بقوله ولا تكتموا الشهادة وبناء الاسلام
على شيئين امثال ما امر الله به وانتم اما طغي الله عنه ومنها استحباب
الاکرام الثابت فيما بين العباد والاعظام القاريين اهل البلاد
قال النبي صلى الله عليه وسلم اكرموا الشهود فان الله تعالى الحي الحق
هم ثم يحتاج طعننا الى بيان الشهادة لغة وشرعا وسببا
وشروطها وركبها وحكمها اما اللغة فالشهادة هي الاخبار
بصورة الشيء عن مشاهدة وعيان فمن هذا قالوا انها
مشتقة من المشاهدة التي تنبئ عن المعانية

فسميت الشهادة بها لان السبب المطلق للأداء المعانية
فسمى الأداء الشهادة اطلاقا لا سبب على السبب وقيل
هي مشتقة من الشهور بمعنى المحضون لان الشاهد يحضر
مجلس القاضي للأداء فسمى الحاضري شاهدا واداء الشهادة
واما في اصطلاح اهل الشريعة فهي عبارة عن اخبار بصدق
شروط فيه مجلس القضاء والفظه الشهادة فقولنا اخبارا
بصدق جنس تدخل تحته الاقرار والدعوى والا نكار
والشهادة فان كل واحد منها اخبار بصدق اذا كانت الاصر
على وفاق ما قالوا فان الاقرار اخبار بما في يده لغيره و
الدعوى اخبار بما في يد غيره لنفسه وقولنا مشروطا فيه مجلس
القضاء والفظه الشهادة فصل يخرج هذه الاخبار ومسا
يركها الاخبارات الصادقة عن الشهادة واما سببها فنو
عان سبب في حق التحمل وسبب في حق الاداء ^{الاصح} في حق التحمل
فعائنة سبب تحمل الشهادة ومشاهدته واما في حق الاداء
فطلب المدعي من الشاهد اداء الشهادة وخوف

فوت حق المدعي حتى ان له لو كان عند شهادته وله يعلمها المدعي
وهو في حال لوله يشهد يفوت حق المدعي يلزم عليه اداء
الشهادة واما شرطها فالعقل الكامل والظبط والولاية
والقدرة على التمييز بين المدعي والمدعى عليه وله ينكر الاسلام
لان الكافر اهل الشهادة فيما بين الكفار واما كونها فاستعمل
لفظ اشهد على وجه الاخبار عند القاضي عند استجتماع
هذه الشرائط فقيده بقوله على وجه الاخبار احترازا
عن استعمال لفظه اشهد على وجه انفسهم كما مر في الايمان
واما حكمها فوجوب الحكم على القاضي بما يقضيه الشهادة
وفي المبسوط انه القياس كون الشهادة في الاحكام لانه
خير محتمل للصدق والكذب والمتمثل لا يكون حجة ملزمة
ولان خبر الواحد لا يوجب العلم والقضاء ملزم فيستدعي
موجب للعلم الا ترى ان الشهادة التي هي دون القضاء
تستدعي سبباً موجبا للعلم وهو المعانية فالقضاء
اولي ولكن تركنا ذلك بالنصوص التي فيها الحكم بالعمل

الشهادة من ذلك قوله واستشهدوا شهوداً من رجالكم
وقال اثنان ذوا عدل منكم وقال عليه السلام البينة
على المدعي وفيه معنيان أحدهما حاجته الناس إلى ذلك
لأن المنازعات والخصومات تكثير بين الناس وتتعدى
إقامة الحجّة الموجهة للعلم في كل خصومة والتكليف
بحسب الوسع والثاني معنى إكرام الشهود حيث جعل
الشرع شهادتهم حجة لإيجاب القضاء مع احتمال الكذب
إذا أظهر رجحان جانب الصدق وإليه أشار النبي صلى
الله عليه وسلم في قوله إكروا الشهود فإن الله تعالى
يحب المحقوقيين ولما خص الله تعالى هذه الأمة بالكرامات
وصفهم بأنهم شهداء على الناس في القيمة فقال الله تعالى
وكذلك جعلناكم أمة وسطا لتكونوا شهداء على الناس
وقد يجب العمل بما لا يوجب علم اليقين كالقياس بالأحكام
بغالب الراي في الاجتهاد والشهادة فرض يلزم الشهود
لا يسعهم كتمانها في النهاية لقوله تعالى فاستشهدوا
كذلك

شهودين

أحضور للتحقيق كما في حرة الثلاثة فلم يجبي فاضطر
العلماء وطلبوا الشهود العدول الذين رافقوا أمورا مخالفا
للدين القويم وجاء شهودين فاضلين عادلين في المرتبة
الأول من هريده نظر محمد الفاضل ساكن كابلندك والفاضل
محمد ي ساكن نور كندي وشهداء على أن سيد امير
المذكور قال حين خطب أن رسول الله صلى الله عليه
وسلم كان متوجها إلى قلب نفسه ليسلم فلم يسلم إلى
حين موته فحكم هذه الشهادة كفر بالاتفاق لأن تكفير
كل مؤمن كفر فتكفيره صلى الله عليه وسلم مطلقا كفر بطريق
الأولى بل سبه صلى الله عليه وسلم أن رضي بالظلم أو بال
المعصية فإنه يصير كافرا لو استحسن الكفر والظلم والمعصية
فإنه يصير كافرا وكذلك لو لم يفرق بين الكفر والإسلام
أولم يفرق بين المعصية والطاعة أو بين الحلال والحرام
فإنه يصير كافرا وكذلك لو نوى أن يكفر فإنه يصير كافرا
لأنه لا يملك ذلك لو شهد على أحد من المسلمين بالكفر فإنه

وجاء شهودين
فاضلين في المرتبة
الأولى

يصير كافرا في الحال وكذلك لو ظهر من نفسه شعائر
الكفر من غير تقية فانه يصير كافرا كذا في التمهيد ابو
الشكور السالمي ومن شتم محمد النبي صلى الله عليه وسلم
من غير اضطرار كان كافرا العياذ بالله تعالى والله
الموفق كذا في النهاية في كتاب الاكرام ولوعاب نبيا
يكفر في الينا بيع لوعاب النبي عليه السلام بثي من العيوب
يكفر لانه استخفاف به وفي الاصل من سب رسول الله
صلى الله عليه وسلم او غيره من النبيين من مسلم او كافرا
قتل وفي المحيط من شتم النبي صلى الله عليه وسلم او اهات
او عاب في امور دينه او في شخصه او في وصف من اوصاف
ذاته سواء كان الشاتم مثلام او غيره او سواء كان
من اهل الكتاب او غيره ذميا كان او حربيا سواء كان الشاتم
او الاهات او العيب صادرا عنه عملا او قصدا او سهوا
او غفلة او جدا او هزلا فقد كفر خلود بحيث ان تاب
لم تقبل التوبة ابدا الا عند الله ولا عند رسول الله صلى الله

عليه

الشتم

عليه وسلم ولا عند الناس وحكمه في الشريعة
المطهرة عند متأخر المجتهدين اجماعا وعند اكثر المتقدمين
القتل قطعا ولا يداهن السلطان او نايبه في حكم قتله
كذا في خلاصة الكبرى في كتاب الفاظ الكفر اذ فيه ان
وماء الشريعة الحزفية والكتاب وسنة النبوة وعدم
الاعتماد عليهما وتجوز الخطاء والبطلان فيهما العياذ
بالله تعالى فالواجب على كل من سمع مثله هذه الاقاويل
الباطلة الانكار على قائله والجزم بطلان مقاله
بلا شك ولا تردد ولا توقف ولا تلبث ولا فهو من جملتهم
يحكم بالزندقة عليهم كذا في لطريقة المحمدية فالواجب
على كل من سمع امثال تلك الاقاويل الباطلة الانكار
على قائله والجزم بطلان كلامه بلا شك ولا تردد ولا
توقف ولا تلبث ولا فهو يكون من جملتهم ويحكم عليه
بالزندقة لما كانوا في الاعتقاد بطلان المرتبة كانيهم
بين الشيطان مناسبتة فيربهم كنه في خزنة الاسرار

اذ لا الشريعة

وقد اتفق الائمة على من ارتد عن الاسلام وجب قتله
وعلى ان قتل الزنديق واجب وهو الذي يستتر الكفر و
يظاهر بالاسلام كذا في ميزان الشعراني من نفسه كل
مسلم ارتد فتوبة مقبولة الاجماعه من تكررت ردة
على ما هو والكافر بسبب النبي من الانبياء فانه يقتل حدا
ولا تقبل توبة مطلقا ولو سبب الله تعالى قبلت لانه
حق الله تعالى ولاول حق العبد لايزول بالتوبة ومن
شك في عذابه وكفره كفر كذا في دار المختار في باب
المرتد كل كافر تاب توبته مقبولة في الدنيا والاخرة
الاجماعه الكافر بسبب النبي من الانبياء وبسبب الشيخين
او احدهما وبالسحر والواهة وبالزندقه اذا اخذ قبل توبة
كذا في الاشياء المتطائر والفرق بين السبب النبي صلى الله
عليه وسلم وبين سبب الله تعالى ان سبب الله تعالى دون سبب النبي
صلى الله عليه وسلم كذا في خلاصة الكبرى **وجاء من مرسل**
محمد هادق الفاضل ساكن تنكي وجمعه دار ساكن تنوي

مسئله عدم قبول التوبة

وجاء شاهدين
فاصلين في المرتبة
الثانية

وجاء شاهدين فاضلين في المرتبة الثاني وشهد علي بن سيد امير
المذكور قال ما في ايطا جبرائيل عليه السلام في هذه الايام فاجاب
بان القصور فيكم والا فاجبرائيل يمشي في سلكنا كواحد من
الكتاسين هذا ايضا كفر فان الملائكة ممن يجب تقطيعه كذا في الحادية
قال الله تعالى من كان عدوا لله وملائكته ورسوله وجبريل
وميكال فان الله عدو للكافرين اي طم نجا بالظاهر ليدل على ان الله
لقد اتماعا دهم لكفرهم وان عدوة الملائكة كفر وعدوة الانبياء ومن
عادهم عاداه الله تعالى كذا في التفسير المذرك ومن ابغض ملكا
يصير كافرا ومن شتم ملكا يصير كافرا والايان بهم واجب و
الملائكة والانبياء سواء والدرجة والرتبة ثبت انهم اقل
من الاولياء من الامس كذا في التعميد ابو شكور السلي
وان شتم الملائكة كالا نبياء عليهم السلام ومن
حوادث الفتوى ما لو حكم حنفي يكفره بسبب
نبي في الدار المختار لو قال لا اسمع شهادة فلان
وان كان جبرائيل وميكائيل يكفر رجل عاب ملكا

من المثلثة قال ابو زر رضي الله عنه الاستخفاف بالملك
 كفر كذا في الفتاوى عالم كيري **الجزء الثاني النوع الثالث**
 كفر حكيم وما جعله الشارع بالتكذيب كاستخفاف ما يجب
 تعظيمه من الله تعالى وكتبه وملكته ومرسله واليوم لا
 وما فيه والشرعية وعلومها والرضا بكفر نفسه مطلقا
 ويكفر غيره استخفافا بالاتفاق ومطلقا عند البعض
 التكلم بما يوجب كائفا من غير سبق اللسان عالما بان
 كفر بالاتفاق وجاهلا به عند عامة العلماء وكذا الفطر
 ولو هنرا ومزاحا بلا اعتقاد مدلوله بدمج الاعتقاد
 خلافه فانه يكفر به عند الله تعالى ايضا فلا يفيد
 اعتقاد الحق وسببه قصد اظهار الظرافته والبلادة
 واتيان الامر الفريب وتطبيب المجلس واصحاب الحاضرين
 بالهزل والطنز والمزاح او شدة الغضب والصبر وبالجملة
 الخفة والشرع على الكلام والمحركات وعدم حفظ اللسان و
 الاعضاء وعدم المحاللات الكفر بعد الايمان من حبس الطاعة

كلها

كلها وزهد النكاح وحل دمه وحرمة ذبحته وعذاب
 المخلد في نار بدون التوبة كذا في طريقة المحمدية و
 اما اليماز والمستمز اذا تكلم بالكفر استخفافا مزاحا واستمزا
 يكون كفر عند الكل وان كان اعتقاده خلاف ذلك الا
 استخفاف في الدين فانه يصير كافرا رجل قال لغيره ديار تو
 بر من جناحتك كمن ديار وملك الموت اختلق فيه قال اكثر
 يكون كافرا وقال بعضهم ان كان ذلك العقدة ملك الموت
 يصير كافرا كذا في قاضيان **نوع اخر** في ما يعود الى المثلثة
 عليهم السلام ان قال لغيره روي اياك كرويته ملك الموت
 فهو خطأ عظيم وهل يكفر هذا القائل فيه اختلاف المشايخ بعضهم
 قالوا يكفر واكثرهم على انه لا يكفر وكذلك لو قال جون روي
 ملك الموت بيني وبينك كرويه ملك الموت تبت ولو قال كرويه فلان
 دشمن دارم جون روي ملك الموت اكثر المشايخ على انه يكفر كذا في
 محيط لقاضي ابرهاني **بدا** كهر جرد وايمان اورون واجب است
 استخفاف بازي كردن بدان كفر است وبقوي هزل واقسوس ياد

کردن بروج نقص و عیب و نکوهش کردن کفر است از بهر آنکه ایمان
اوردن بد واجب است و انرا بزرگ داشتن واجب است ایمان
اوردن بخدای را اوصاف او و بنامهای او واجب است و ای فرض
است و ایمان آوردن به پیغمبر صلعم السلام و یقین آن و بوعده
های ایزد تعالی واجب است ای فرض است چنانچه در اول کتاب
ذکر کرده است پس خدای تعالی با صفاتی از صفات او یا نای از نامها
او را برای هنر و افشوس یا بروج نقصان و عیب یاد کند کافر شود
فی الصلوة السعدی **وجاء من عربیه فضل احمد** العالم ساکن
مرغوز و عبد البصیر الفاضل ساکن افاخیل و شمد علی بن سید
امیر المذکور قال کل عالم حسن الخلق فهو لائق النبوة و
هذا ایضا کفر اعلم بان الواجب علی کل عاقل ان یعترف ان محمدا
صلعم علیه وسلم کان رسول الله ولا يجوز العزل والخلع عن
النبوة علی ما ذکرنا و کان ختم الانبیاء ولا يجوز بعده ان یکون
نبیا غیره و لعل علیه السلام و كانت مدّة عیبه علیه الصلوة
والسلام قبله بالرسالة والشریعة و وفاته یکون **بعده**

اهلین
فی المذکور
شأنه

وقالت الروافض ان العالم لا یکون خالیاً عن النبی قط هذا
کفر لان الله تعالی قال وخاتم النبیین ومن ادعی النبوة فی
زماننا فانه یصیر کافرا ومن طلب منه المعجزة فانه یصیر کافرا
لانه شک فی نقص ووجب الاعتقاد بان ما کان لاحد شریکة
فی النبوة محمد صلی الله علیه وسلم بخلاف ما قاله الروافض ان
علینا کان شریکا لمحمد صلی الله علیه وسلم فی النبوة وهذا منهم
کفر ووجب الاعتقاد بان محمد صلی الله علیه وسلم کان اعلم الخلق
وافضلهم بخلاف ما قاله الروافض ان علیا کان اعلم من محمد
صلعم علیه وسلم وافضل وهذا منهم کفر و قال بعضهم ان جبرئیل
علیه السلام غلط فی الوحي لان النبوة کان لعلی رضی الله عنه فغلط
جبرائیل علیه السلام و اوجی الی محمد صلی الله علیه وسلم وهذا کفر
لان الله تعالی قال محمد رسول الله ولا ینهم و صفوا
الله تعالی بالجمل لان الغلط لا یکون من الملئکة
ولو جاء منه فکیف يجوز من الله تعالی و قال بعض
الحشویة ان عن ربنا یسل علیه السلام غلط فی قبض

روح فلان من المدينة او من الوجود والقول به
كفر في ابطال الحيوة وحدوث الممات ولو جاز
الغلط على عزرائيل عليه السلام لجاز الغلط على
جبرائيل عليه السلام ولو جاز على جبرائيل عليه السلام
فرب ما يكون الرسالة لعلي رضي الله فجااء الى محمد
صل الله عليه وسلم او كان لفرعون فجااء الى
موسى عليه السلام فانه يصير كافرا بلا خلاف او ما
ما قاله الروافض ان عليا رضي الله عنه كان اعلم
من النبي صلى الله عليه وسلم لانه كان بمنزلة الخضر
من موسى عليه السلام وكان لعلي علم الكوائن بدليل
ما روي عن عبد الله ابن عباس رضي الله عنهما انه
قال لعلي علم الكوائن قلنا انما كان له تلك العلوم بتفلي
النبي صلى الله عليه وسلم اياه لان النبي صلى الله عليه و
سلم علم ذلك بدليل ما روي عن عيسى رضي الله عنه
انه قال بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال لي افتح

قال ففتحت في ففتحت في في فلم يلتبس علي بعد ذلك
حكم فثبت ان جميع ما علمه علم علي رضي الله انما كان ذلك
ببركة رسول الله صلى الله عليه وسلم وبتعليم اياه واما
قوله انه كان بمنزلة الخضر من موسى عليه السلام
قلنا ان موسى عليه الصلوة والسلام كان افضل واعلم
من خضر لانه كان صاحب الشريعة وصاحب الكتاب
فاما الخضر عليه السلام اختلف الناس فيه قال بعضهم بانه
نبي وتقال بعضهم بانه رسول الله واجمعوا على انه ليس
بصاحب الشريعة ولا صاحب الكتاب بالاتفاق ثم
لمحمد رسول الله صلى الله عليه وسلم صاحب الشريعة
وصاحب الكتاب وكان افضل واعلم من جميع الانبياء
والرسل صلوة الله عليهم اجمعين فاما علي رضي الله
عنه اسلم على يده فكيف يكون اعلم منه وافضل ومن
التقدم ان عليا كان اعلم وافضل منه فانه يصير كافرا او ما
من قال ان عليا شريكا في النبوة احتجوا بقوله عليه السلام

حيث قال ايا على اما ترى ان تكون مني بمنزلة هارون
عن موسى عليهم السلام ثم هارون كان نبيا فكن لك
على وجب ان يكون نبيا الجواب قلنا بان تمام الخبر الي
ان قال لا نر لا بنى بعدي اما قوله ما ترى ان تكون مني
بمنزلة هارون من موسى عليهم السلام اراد به القرابة
والخلفة خير النبوة كذا في التمهيد ابو شكون سالمي **المبحث**
الخامس برأي انه مبعوث الى الثقليين لا الى العرب خاصة
على زعم بعض اليهود والنصارى زعمنا منهم ان الاحتياج
الى النبي انما كان للعرب خاصة دون اهل الكتابين
ورد بما مر من احتياج الكل الى من تجددوا من الشريعة
بل احتياج اليهود والنصري اكثر الاختلاف دينهم بالتحريف
وافتراف الضلالات مع ادعائهم انهم عند الله تعالى والد
ليل على عموم بعثته وكونه خاتم النبيين لا بنى بعدي ولا
يسخ مشرقة لا نرا دعوى ذلك بحيث لا يحتمل التأويل واظهر
المعجزة على وفقه وان كتابه المعجز قد شهد بذلك قطعا كقول

تعالى

تعالى وما ارسلناك الا كافة للناس اني رسول الله اليكم جميعا قل
اوجي الي افنه استمع نفر من الجن الايت ولكن رسول الله وخاتم النبيين
ينظر على الدين كله لا يقال ففي القرآن ما يدل على ان التورية و
الايجل هدى للناس من غير تفرقة بين ما يوافق القرآن ويخالفه
فيخص هداية القرآن وبغض محمد عليه السلام بقوله الذين هم العرب على ما
يشير اليه قوله تعالى وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لا فانقول
هدى للناس قبل نزول القرآن او هدى لهم الى الايمان بمحمد صلى الله
عليه وسلم والاتباع الشريعة لما فيهما من البشارة ببغضته و
الانبياء عن الاهتداء بمتابعة فان قيل ليس عليه السلام حيا
بعد نبينا صاله عليه وسلم رفع الى السماء وسينزل الى الدنيا قلنا
بل ولكنه على شريعة نبينا عليه السلام لا يسعد الا اتباعه على
ما قال عليه السلام في حق موسى عليه السلام لو كان حيا لما
وسعته الا اتباعي فيصح انه خاتم الانبياء عليهم السلام بمعنى انه
لا يبعث نبي بعده فاجمع المسلمون على ان افضل الانبياء محمد عليه
السلام خاتم النبوة لقوله تعالى كنتم خير امة اخرجت للناس و

كذلك جعلكم امة وسطا وتفصيل الامة من حيث انها اما
تفصيل للرسول الذين هم امة ولا فة مبعوث الى الثقليين
وخاتم الانبياء والرسول عليهم السلام ومجزة الظاهرة الباهرة
باقية على وجه الزمان ونسبته فاسخة لجميع الاديان ونها
وتة فائمة في القيمة على كافة البشري غير ذلك من خصائ
لا تعد ولا تحصى وقوله تعالى ورفع بعضهم درجات اشار الى
ذلك والا حديث الصحيح في هذه المعنى كثيرة حتى قال عليه السلام
انا اكرم الاولين والاخرين على الله ولا فخر لي بما قال لا تخروني
على موسى وما ينبغي لعبد ان يقول انا خير من يونس بن
مثنى تواضع منه وتخلعوا فلا افضل بعده فقيل ادم عليه السلام لكونه
البشر وقبل نوح عليه السلام بطول حياته ومجاهدته وقيل ابراهيم عليه
السلام لزيادته نوكله واطمينانه وقيل موسى عليه السلام لقيامه لله تعالى
وقيل عيسى عليه السلام روح الله وصفه وفضله النضرى على الكل بانه
كلما القاها الله الى امر به وروح منه طاهر مقدس لم يخلق من
نطفة وقد ولدته سيدة العالمين المطهرة من الاولاد والناس و

توفي

الرب في حجر الانبياء والاولياء عليهم السلام وتكلم في المهد بعجوبة نفسه
ومروية الله تعالى لم يخل زمانا من التوحيد والشرائع ولم يلتفت
الى خلق الدنيا ولم يستمتع بملكها ولم يدخر قوت يومه ولم يبيع
في هلاك النفس او سببها او استرقاقها ولا في اخذ مال ولا ولد ولا
ايضا احد من معجراته من احيا الموتى وابرى لامه ولا برص للبر
المعجرات واشهرها انه هو في السماء من زهرة الاحياء ونبوته مما اتفق
عليها ذوالآراء واعترف اما خاتم الانبياء عليه السلام والجواب ان
البعض من ذلك حجة لنا وشاهد بفضل نبينا صلى الله عليه وسلم
لولادة من المشركين والمشركات والتربي في حجرهم مع المواظبة
على التوحيد والطاعات كما لا قبلا على الجهاد ونفع المشركين وقهر
اعلاء الدين وكالقيام بمصالح نظام العالم مع الاستغراق في التوحيد
الى جناب القدس واما معجراته فانما اشتمرت تلك السمات
باخبار من نبينا صلى الله عليه وسلم وكتابه ومع ذلك فايكده هي من
معجراته انه يكون ميتا في الارض انفع للامم من ان يكون حيا في السماء
حيث صادت الروح القدس لم يخط للبركت ومصعد للدعوات

و موطن الاجتماعات على لطاعات الى غير ذلك من انواع الخير
 و نبوة محمد عليه الصلوة والسلام مما نطق به العجماء و شهد به رب
 الارض و السماء و اتفق من سبقه من الانبياء عليه و عليهم الصلوة
 والسلام و خصايتهم مما لا يخطئه العد و الاحصاء و قد اشرق
 الارض بنور هاتين الشمس في كبد السماء فيسبح الخضر انبياح الكلاب في
 اليلة لقم كذا في غير الامور ايد المسوي يشرح المقاصد من نفسه و كتاب تفهيم
 اهلهم نوشته اند که افاضل ايجايه به بدیهه چنانچه اقتضا میکند تشخص من
 را با این حیثیت که مشارکت دیگری در ممکن نباشد همچنان افاضه تکلیف
 اقتضا میکند تشخص کمال را و تشخص مفاض علیه بحسب این کمال پس
 همین است که ممکن نیست وجود نبی بعد سید المرسلین خاتم این دور و امرانته
 محتاج و مترجم و انیک شاه ولی الله صاحب نوشته اند که موافق است با سلسله
 صالح انصاری و فقهایی محدثین و مصرح در کتب شان علامه نور شری
 کتاب المعتمد نوشته و نه انکه گوید بعد از وی بنیوی که بود یا هست یا خواهد
 انکه نیز گوید که امکان دارد باشد کافر است این نظر در سینه ایمان بخاتم انبیا
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم علامه خفایه و شرح شفا قاضی عیاض نوشته و من
 ادعی

ادعی النبوة لنفسه بعد نبینا صلی الله علیه و سلم کالخوار ابي عبیده ۱۱
 الشفقی و غیره قال ابن حجر و یظهر کفر من طیب منه معجزة لانه یطلب منه
 بحول الصدق مع استحالة المعلومیة من الذین بالضرورة نعم ازاد
 بذلك تسفیبه و تکذیبه فلا کفر به ملا علی قاری در شرح شفا نوشته
 و یکن حمله علی انی يجوز کون نبی مرسل یظهر بعد نبینا علیه الصلوة و
 السلام فیکون اخره اشد و لهذا قال بعض علمائنا ان من ادعی النبوة فقال
 له قائل اظهر المعجزة کفر علامه شیخ در تحفه شرح منهاج در کتاب الردة نوشته
 و کذب رسول او نبینا و يجوز نبوة احد بعد وجود نبینا صلی الله علیه و سلم و عیض
 علیه السلام نبی قبل فلایر مدعی النبوة بعد وجود نبینا صلی الله علیه و سلم کتمنی کفر
 سلم بقصد المضاد لا تشدید علیه و جلد ترید باز محمد الفاضل و محمد الفاضل
 و محمد علی اسید امیر المذکور قال ان رسول الله صلی الله علیه و سلم جاری فوضع
 راسه علی مخذي حرمی فقلت له ما سبب حزنك فقال نسیت ایتة من
 آیات القرآن فذكرناها و هذا ایضا کفر تخفیف و تقیص لثانیه صلی الله
 علیه و سلم و ان اراد به الاستخفاف و العداوة کان کفرا و لو قال بالفارسیة
 ارفلان یفریو بودی منکر بودی و اراد به لو کان فلان رسول الله علیه و سلم

و جاء عزله و
 الفاضلان في المرد
 رتبة الرابعة

لم يبق من به كان كفرا اذا عاب رجلا لبني صلي الله عليه وسلم في شيء كماله
كافرا قال بعض العلماء لو قال شعر النبي صلي الله عليه وسلم شعر من شعره
فقد كفر وعن ابي حفص الكبير رحمة الله تعالى عليه من عاب النبي عليه
السلام بشعر من شعره فقد كفر ولو قال ابن النبي صلي الله عليه وسلم
ذكر في نوادر الصلوة كفر كذا في قاضيان واستحلال المعصية صغيرة
او كبيرة كفر اذا اثبت كونها معصية بدليل قطعي وقد علم ذلك مما
سبق ولا يستهان بها كفر والاستهزاء على الشريعة كفر لان ذلك من امار
التكذيب وعلى هذه الاصول يتفرع كذا في شرح العقائد ^{التفصيل}
المبحث السادس الكفر عدم الايمان عما من شأنه وهذا مضاعف
تصديق النبي صلي الله عليه وسلم في بعض ما علم بحجبه به بالضرورة
والظاهر هذا اعم من تكذيبه صلي الله عليه وسلم في شيء مما علم بحجبه
على ما ذكره الامام الفخر الرازي رحمة الله لشمله الكافر الخابي عن
التصديق والتكذيب واعتقد الا لا امام الرازي ان من جملة ملل جاهل
به النبي صلي الله عليه وسلم ان تصديقه واجب في كل ما جاء به فمن
لم يصدقه فقد كذبه في ذلك ضيف الظهور المنع فان قيل من

استحق

استحق بالشرع المضارع او التقي المصنف في القاذورات او شد
النار بالاختيار كافر اجماعا وان كان مصدقا للنبي صلي الله عليه وسلم
في جميع ما جاء به وحينئذ يطل عكس التبريقين وان جعلت ترك
الماور به وارتاب المني عنه علامة التكذيب وعدم التصديق
بطلانها بغير الكفرة من الفساق قلنا لو سلم اجتماع التصديق
المعتبر في الايمان مع تلك الامور التي هي كفر وفاقا فيجوز ان يجعل
الشامع بعض محظورات الشرع علامة التكذيب فيحكم بكفر
من انكبه وبوجود التكذيب فيه وانتفاع التصديق عنه كالا
منخفاف بالشرع وشد النار وبعض ما لا كالزنا وشرب الخمر ونفاق
ذلك الى متفق عليه ويختلف فيه ومنصوص عليه ومشتب من الدليل
وتفاصيله في كتب الفروع ولهذا يندفع اشكال آخر وهو انه صاحب
التاويل في الاصول ما ان يجعل من المكذبين فيلزم تكفير كثير من الفرق
الاسلامية كاهل البدع والاهوار بل المختلفين من اهل الحق وامان
لا يجعل هذا فيلزم عدم تكفير المكذبين بحشر الاجساد وحدوث العالم
وعلم الباري تعالى بالجنائيات فان قايلا لم يثبت با بعد من

فتاويل اهل الحق النصوص الظاهرة في خلاف مذهبهم وذلك
 لان من النصوص ما علم قطع من الدين انه على ظاهر فتاويل
 تكذيب النبي صلى الله عليه وسلم بخلاف البعض ثم لا يخفى ان
 المراد بالتكذيب او عدم التصديق من المكلف ليخرج الصبي
 العاقل الذي لم يصدق او صح بالتكذيب واما عند القائلين
 بصحة ايمانه وبانه يكفر بالصرح بالتكذيب وان لم يكفر بترك
 التصديق فالمراد بالتكذيب ممن يصح منه الايمان وعدم التصديق
 ممن يجب عليه الايمان وقال القاضي الكفر والحج ببالله تعالى ورب
 ما يفسر الحجد بالجهل واعتراض بعدم انعكاسه فان كثيرا من
 الكفرة عارفون بالله تعالى مصدقون به غير جاحدين و
 ان اريد الحجد بالجهل اعم من ان يكون بوجوده تعالى او لحد
 نيته او شيء من صفاته وافعاله واحكامه لنزوم تكفير كثير من اهل
 الاسلام المخالفين في اصولهم لان الحق واحد وفاقا وجيب
 بان المراد بالحجد به في شيء مما علم قطعا انه من احكامه واما
 بذلك اجمالا وتفصيلا وحيث يتبدل وينعكس بل ربما يكفر

احسن من التعريف فتكذيب النبي عليه السلام او عدم تصديقه
 لشموله الكفر بالله تعالى من غير وسط النبي عليه السلام
 كفرا بليس وقال له المعتزلة هو قبيح او اخلال بواجب يتحقق
 به اعظم العقاب والاخفاء في ان هذا من احكام الكفر لا
 ذاتياته ولوانهم البيضة التي يتقلل لذهن منها اليه ومع
 هذا فان اريد اعظم العقاب على الاطلاق لم يصدق الا ما هو
 اشد انواع الكفر وان اريد اعظم بالنسبة الى ما دون صدق
 صدق على كثير من المعاصي وان اريد بالنسبة الى الفسق وقد
 فسروا الفسق بما يستحق به عقوبة دون عقوبة الكفر
 قد وراء وبالحرج من طاعة الله بكثرة من الكبار ما هو
 كثر يتناول التعريف وان قيد الكثرة بغير الكفر عاد الدود
 وبالجملة الاخفاء في خلاف هذا التعريف وخفائه وما قيل ان
 الكفر عند كل طائفة مقابل لما فسر به الايمان لا يستقيم على القول
 بالدلالة بين المتزلتين اصلا ولا على قول السلف ظاهر خاتمة ^{قد} ظهر ان الكافر
 اعلم ان الايمان له فان اظهر الايمان خصوصا باسم المنافق وان ظهر كفرة بعد

ككفر ابليس

الاسلام خصوصا باسم المرتد لرجوعه عن الاسلام وان قال بالاهيين
 او اكثر خص باسم المشرقة لا ثبات الشريك في الالهية وان كان مستدينا
 ببعض الاديان والكتب المنسوخة خص باسم الكتاب كاليهود والنصارى
 وان كان يقول يقدم الدهر واسناد الحوادث اليه خص باسم الدهر وان كان
 لا يثبت الباري تعالى خص باسم المعطل وان كان مع اعترافه بنبوته
 النبي صلى الله عليه وسلم واظهاره شعائر الاسلام يبطون عقايد هو كفر
 بالاتفاق خص باسم الزنوبي وهو في الاصل منصوب الى زيد باسم كذا
 اظهره من ولا في ايام قباده عم ان تاول المجوسي الذي جاز به زردشت
 الذي يزعمون انه بينهم كذا في غير الفرائد ودر القوائد المسمى به
 شرح مقاصد **وجاء من هريدي بن محمد الدين** الفاضل ساكن قرية كذا
 وشهد على ان سيد ميرزا المذكور قال بان لو اطة الصبيان مباح
 لانه غير محد ود في الشرع فحكم هذه التهمة ككفر اعلم بان الترجيح
 والتحريم من اجاب ذلك واستكمل من غير غدر ولا شبهة فانه يصير كافرا
 وقال الروافض والجمعة ان التحريم يكون بمعنى الكراهية ولا يكون
 بمعنى الزجر والحكمة وقال بعضهم كل ما كان محرما بعين النص صريحا

فانه

ما من شاهد
 افضل من الشهادة
 المرتبة الخامس

فانه يوجب الحرمة وما وراء ذلك من الدلالة والتاويل والاشارة والمقتضى
 والقياس فانه لا يجب الحرمة فلهذا المعنى قالوا بان التحريم لا يوجب الحرمة
 والغناء والرقص والشعر حلال لان الله تعالى ما حرم هذا الاشياء في القرآن صريحا
 لانه قائل في التحريم فاجتنبهه ولا اجتناب يدل الكراهية وكذلك سمي
 الواطية منكرا ونحو ذلك الجواب قلنا التحريم حرام بدليل قوله رجس
 من عمل الشيطان وعمل الشيطان حرام فكل رجس حرام بدليل قوله تعالى
 ويحرم عليهم الخبيثات وقوله تعالى فاجتنبهوه ولا اجتنب يكون من
 القبائح المحزنة وقوله تعالى قل فيها انتم كبير ومنافع للناس واتمها
 البر كقولنا روي عن النبي عليه السلام حرمت الخمر لغيرها قليلا ونشرها
 السكر من كل شيء اب وقال عليه السلام كل مسكر خمر وكل خمر حرام وكذا ان
 الواطية حرام بدليل قوله تعالى فاحش ما سبقكم بها من احد
 من العالمين فسمى الواطية فاحشة ثم اخبر ان الفواحش حرام بدليل
 قوله تعالى قل انما حرام ربي الفواحش ما ظهر منها وما بطن وروي
 عن النبي عليه السلام انه قال ملعون من جمع بين امرأة وابنتها
 و ملعون من اتى بئمة و ملعون من غير من نجس الارض و ملعون

البصير نفقهما واللائح لا يكون اللابصير
 من اسفل فانه كفر

من عمل عمل قوم لوط وروى عن النبي عليه السلام انه قال اقتلوا الفاعل
 والمفعول به فدل هذا ان اللواط حرام ومن استحل فانه يكفر كذا في
 التمهيد ابو شكور السالي وقول تعالى فمن ابغى وراء ذلك هم
 العادون وهذه الايت تدل على حرمة المنعة ووطى الذكران كذا
 في التفسير المذكر وايضا شهد في المرتبة السادسة على عقايد سيدنا
 المذكور وايضا شهد جمال الدين الفاضل المذكور ان سيد امير قال
 بان الله تعالى جاءني مع محمد صلى الله عليه وسلم ومع اصحاب كلباء
 اربعة فقال لي ان لك بشارة بالجنة وتبني لك قصورا فيها الى
 يوم القيمة وهذا ايضا كفر بوجوه الثلاثة **الاول** ثبوت المكان
 ولا يقال الله تعالى **والثاني** ثبوت الجسميت كدله تعالى **الثالث**
 التكلم مع الله تعالى بالمشافة وفيها رجل وصف الله تعالى بالان
 او بالثخن وهذا التبني بالاجسام كفر وفيها رجل قال يجوز ان يفتا
 الله تعالى فعلا لا حكمته فيرك كذا في طريقه المحمدية **نوع اخر في ما**
 في ذات الله تعالى وصفاته اذ وصفه الله تعالى بما لا يليق او سخر باسم
 من اسماء الله تعالى او يامر من او امره او انكر وعده او وعيد يكفر

ان قال فلان كاليهودي في عين الله تعالى يكفر عليه جهنم المشايخ و
 قيل ان عني به استباح فعلة لا يكفر وانما قال دست خدا در ذات
 هذا كفر عند الشرح وبعض اصحابنا قالوا ان عني به الجارعة فهو كفر و
 ان عني به القدرة لا يكون كفرا وانما قال بين يدي الله تعالى قال بعض
 مشايخنا ان هذا اللفظ لا يجوز وقال بعضهم يجوز وقد ذكر الحضاف في ادب
 القاضي حديث علي رضي الله تعالى عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يقول ما من قاضي او وادل موثق به يوم القيمة حتى توقف
 بين يدي الله عز وجل على الصراط واد صريح في جواز هذا اللفظ قال
 الشيخ الامام شمس لامه الحلواني في ادب القاضي هذا اللفظ موسع في اللسان
 في العربية والفارسية وان الله تعالى كان منزها عن الجهة ولكن كثير
 من الاخبار والافان وروى بهذا اللفظ وذكر شمس لامه السرخسي فقال هذا
 اللفظ يجوز اطلاقا بالعربية والفارسية ومن يتحيز عن الفارسية
 فانما يتحيز وتحافت فتستر الجهال اما من حيث الدين فلا بأس به وفي
 مجموع النوازل انما قال پاي خدا بايد گرفت درين حادثه نظر ان اعتقد
 ان الله رجلا وهي الجارعة يكفر وان اراد انه لا جنات في هذا الا بالان

عقضاء بالله لا يكون كفر وهذا شايع في العرف بان يقول دين كاري
فلان بايد كفتن ولا مريدون رجله على الحقيقة ولكنه شنيع وانما قال
فلان را خداي آفريد است واز پيش خود را ند يكفر نوع اخر في ذكر مكان الله
تعالى انما قال الله تعالى في السماء عالمان اراد به المكان كفر وان اراد به
الحكاية اما جاء في ظاهر الاخبار لا يكفر وان لم يكن له نيته لا يكفر عند
الكثرهم وكذلك انما قال خلفه في نكر از اسما او مي بيند او قال از عرش مي بيند
فذلك كفر عند اكثرهم الا ان يقول بالعربية يطع ولو قال براسمان خداست
وبر زمين فلان يكفر ولو قال خداي از بر عرش بداند وهذا ليس بكفر ولو قال از
بر عرش نميداند فذلك كفر ولو قال ان الله تعالى في الجنة فهذا كفر ولو قال
من الجنة فهو ليس بكفر ولو قال خداي نه مكاني ز تو خالي نه تو در هيچ مكاني
فذلك كفر ينبغي ان يقول جميع الاشياء لا يمكنه معلوم الله تعالى نوع اخر
في ما يضاف الى فعل الله تعالى انما قال يارب ابن ستم از نوي بيتيم فخذ
قال بعض مشايخنا انه يكفر وقال بعضهم انه خطأ قال بعضهم ليس تجمل
وقال شمس الائمة هذا وكذلك انما قال بالعربية يارب لا ترضي بهذا الظلم
قال شمس الائمة هذا لا يري الحق قوله تعالى رب احكم بالحق والله

لا يحكم الا بالحق ولو قال خداي بر تو ستم كناده چنانچه تو بر من ستم كردي
اختلف المشايخ في كفره ولا يصح انه يكفر ثم من قال لا يكفر مجمل على معنا
جزئي ان الله على ظلمك كما قال الله تعالى وجزا آيتة سيئة مثلها
وجزاء سيئة ليست بسيئة على الحقيقة ولكن يطلق اسم الشيء على
ما يقابله مجاز كذا في محيط القاضي برهان من جلد الثالث وفي المشبهة
هكذا انما قال ان الله تعالى يدك ورجلا كما للعباد فهو كافر وان قال له
جسم كالا جسم فهو مبتدع كذا في خلاصة الكبرى ثم في هذا المقام سوال
هو ما قولكم في حق رجل يقول انصاف الباري عز وجل بالجمل والعجز
والكذب وجميع النقص والمعائب والقبائح والافولحش يمكن وتيقن
بان الانسان قادر على الكذب فلو لم يكن الرب قادر ايزداد المقدرة
الانسانية على القدرة الربانية الجواب قد صرح جمهور علماء الاسلام
بان اعتناق تنزيه الباري من سمة النقص فرض على الانام وهو
عز وجل منزه عن النقص وهو مستحيل عليا جماعا واطلاق ما فيه
اياهام النقص ضلال والحق بعد العلم لا بما فيه من انتفاء النقص
استغفاف وهو كفر بالاتفاق قال الامام ابن الهيثم في المسائر مستحيل

عصاه والله لا يكون كفر وهذا شايع في العرف بان يقول دين كاري
فلان بايد كفتن ولا مريدون رجله على الحقيقة ولكنه شنيع وانما قال
فلان را خداي آفريد است واز پيش خود را ندانيد يكفر نوع آخر في ذكر مكان الله
تعالى انما قال الله تعالى في السماء عالمان اراد به المكان كفر وان اراد به
الحكاية اما جاء في ظاهر الاخبار لا يكفر وان لم يكن له نيته لا يكفر عند
الكثرهم وكذلك انما قال خلفه في نكر از اسمان ادعي بيند او قال از عرش مي بيند
فذلك كفر عند اكثرهم الا ان يقول بالعربية يطع ولو قال بر اسمان خدا است
وبزرگين فلان يكفر ولو قال خداي از بر عرش بداند وهذا ليس بكفر ولو قال از
بر عرش نميداند فذلك كفر ولو قال ان الله تعالى في الجنة فذلك كفر ولو قال
من الجنة فهو ليس بكفر ولو قال خداي نه مكاني ز تو خالي نه تو در هيچ مكاني
فذلك لا ينبغي ان يقول جميع الاشياء لا يمكنه معلوم الله تعالى نوع آخر
في ما يضاف الى فعل الله تعالى انما قال يارب ابن ستم از نوي بيتيم فخذ
قال بعض مشايخنا انه يكفر وقال بعضهم انه خطأ وقال بعضهم ليس بخطأ
وقال شمس الائمة هذا وكذلك انما قال بالعربية يارب لا ترضي بهذا الظلم
قال شمس الائمة هذا لا يرى الحق قوله تعالى رب احكم بالحق والله

لا يحكم الا بالحق ولو قال خداي بر تو ستم كناده چنانچه تو بر من ستم كردي
اختلف المشايخ في كفره ولا يصح انه يكفر ثم من قال لا يكفر مجمله على معنا
جزئي ان الله على ظلمك كما قال الله تعالى وجزا آيتة سيئة مثلها
وجزاء سيئة ليست بسيئة على الحقيقة ولكن يطلق اسم الشيء على
ما يقابله مجاز كذا في محيط القاضي برهان من جلد الثالث وفي المشبهة
هكذا انما قال ان الله تعالى يدك ورجلا كما للعباد فهو كافر وان قال له
جسم كالاجسام فهو مبتدع كذا في خلاصة الكبرى ثم في هذا المقام سوال
هو ما قولكم في حق رجل يقول انصاف الباري عز وجل بالجمل والعجز
والكذب وجميع النقائص والمعائب والقبائح والفواحش يمكن وتيقن
بان الانسان قادر على الكذب فلو لم يكن الرب قادر ايزداد المقدرة
الانسانية على القدرة الربانية الجواب قد صرح جمهور علماء الاسلام
بان اعتناق تنزيه الباري من سمة النقص فرض على الانام وهو
عز وجل منزه عن النقص وهو مستحيل عليا جماعا واطلاق ما فيه
اياهام النقص ضلال والاعتراف بعد العلم لا بما فيه من انتفاء النقص
استغفاف وهو كفر بالاتفاق قال الامام ابن الهيثم في المسائر يستحيل

عليه سمات النقص كالجهل والكذب وفي شرحه لابن أبي شريف
بل يستحيل عليه كما صفت كمال فيهما لا نقص الله تعالى لأن كلامه
صفات الاله صفت كمال وفيه ايضا اخلاق بين الاشعريته وغيره
في ان كل ما كان وصف نقص في حق العباد فالباري منزله
عنه وهو محال عليه تعالى والكذب وصف نقص في حق العباد كذا
قال ابن الحاج في شرح السائرة وفي شرح المواقف يمنع عليه الكذب
اتفقا اما عند المعتزلة فوجهين الى ان قال اما امتناع الكذب
عليه عندنا فثلاثة اوجه الاول انه نقص والنقص على الله محال اجماع
وفيه في جواب المشككين للبعث المتشبهين يمنع استحالة
الكذب على الله تعالى ومن الخامس قد حصر في مسئلة الكلام من
موقف الاطهيات امتناع الكذب عليه سبحانه وفي المسائرة بعد
ابطال كون جواهر اجساما قال لا كالاكاسام يعني في نفى لوانه الجسم
فانما خطاؤه في اطلاق الاسم كالاول بالاجماع فانه لم يوجد في
السمع ما يسوغ اطلاقه ويجوز على قول القائلين بالاشتقاق
في الاسماء ولا يشترطه بعد لسمع ان لا يومهم نقصا واسم الجسم

تقيده

تقيده من حيث اقتضاء الافتقار وهو اعظم مقتضى للحدوث
فهو عاصم بل قد كفر بعضهم وهو اظهر فان اطلاقه فحتم
بعد العلم بما فيه من اقتضاء النقص استخفافا بجانب الربوبية
وقال الشافعي والاستخفاف به كفر وفاقا وبالجملة دعوى امكان
اتصاف الباري عز وجل بالكذب وتغيره هدم للاساس الذي
وخرق الاجماع المسلمين واستخفافا بحضرة رب العالمين وكذا
القول بكون الكذب مقدورا له سبحانه في شرح عقايد الجلالية
الكذب نقص فلا يكون من الممكنات فلا تشمل القدرة والا
سند لال بزيادة القدرة الانسانية على القدرة الربانية من
غايت الغياوت والنفوذ ايترة فان القدرة الربانية قدر
على خلق الممكنات والانسانية على كسب الاعمال فشان بينهما
فكيف الزيادة والنقصان وما في هذه الاستدلال من انواع
الضلال والطغيان ظاهر على كل من له حظ من العقل والايمان
واما ذكر عموم القدرة الذي اغتر به هذه الضلالة وجعله ذريعة
للضلال فنذكر ما قالوا فيه لعل الله يهديه ومتبعيه قال الاظهر

في شرح الجواهر فاعلم ان عدم تعلق القدرة بالاستحليل والواجب
حيات انما هو لعدم قابليتهما للتعلقها لا كلام فيها فلم يلزم على
عدم تعلقها بذلك قصور ما نقل عن ابن هزوم انه قال في
المسل والنخل انه تعالى قادر ان يتخذ ولدا ان لو لم يقدم عليه ^{يقدر}
لكان عاجزا وهم منه فالقصور انما يكون لوجاد العجز من ناحية
القدرة بان يكون الشيء مما يتعلق به واما اذا كان عدم
تعلقها بشئ لكونه خارجا عن جنس المقدور فليس في عدم
تعلقها به قصور البسطة بل تعلقها يؤدي الى قصورها
بل الى عدمها البسطة ولهذا ما سئل العلامة الشرايطي قال لا
تعالى لا يقدر على اخراجه من ملكه هل يكفر بذلك ام لا فاجاب
بقوله لا يكفر بذلك لان اخراجه من ملكه يستلزم عي ان يخرجها
من ملكه الى ما يتعلق بملك الباري تعالى وهو محال والقدرة
لا يتعلق بالمحال وفي كثر الفوائد وخرج الواجب والاستحليل
فلا يتعلق باني القدرة والادارة بهما لانها صفاتان مؤنثتان
ومن لازم ثبوت وجوده بعد علامته فما لا يفضل لعدم اصله كالواجب
عمه

لا

لا يكون انزالها للذات يلزم تحصيل الحاصل وما لا يفضل الوجود كالاستحليل
لا يمكن ان يتأخر بهما انما لو لم يكن يلزم قلب الحقيقة تصورها فاجاب عن
وكلاهما محالا فحينئذ لا قصور اصلا في عدم تعلقها بهما بل لا قصور
في التعلق اذ يلزم حينئذ ان يجوز تعلقها بما يعلم نفسه بها وعدم
الذات العاليت وانبات الوهيت لما لم يقبلها من الحوادث وسلبها
عن مستحقها جل وعلى فاقب قصور وفاد اعظم من هذا التقدير
يؤدي الى تخليط عظيم وتخریب جسيم لا ينبغي معه عقل ولا نقل
ولا ايمان ولا كفر ولعمارة بعض الاشقياء من البتة عن هذه
صرح بنقيضه فنقل عن ابن خرم انه قال في المل والنخل انه تعالى
تلا ان يتخذ ولدا ان لو لم يقدر عليه لكان عاجزا فانظر عما هن
البتة كيف عي عما يلزمه على هذا القول الشنيع من الموازن التي
تطرق الوهم وكيف فان العجز انما يكون ان لو كان القصور من جانب
القدرة اما اذا كان لعدم تعلقها فلا يتوهم عاقلا ان ذلك عجز
قال العلامة الشرايطي في المطالب الوفية وقع ههنا لابن خرم هزيان
بين البطلان ليس له قدحمة ورئيس الا شيخ الصلابة ابليس انتهى

وبالجملة لا يخفى على من مارس كتب العقائد ان اهل السنة قا
 طبة استدلو على توحيد سبحانه وتعالى باستحالة العجز الملازم على
 تفدير التعدد وصرحوا بكفر من وصفه بالعجز كما في المكنز وغيره
 واستدلوا على حلال العقائد المتعلقة بالاله الحق باستحالة النقص
 عليه تعالى **وجله من هريه سيد عبد الوهاب** الفاضل متوطن سوا
 ساكن كانبجو وشهد على ان سيدا من المذكور قال لا اله الا الله
 سيدا ميور رسول الله وهذا كفر صريح وقول قبيح لانه قول بعدم
 ختم الرسالة محمد صلى الله عليه وسلم قال تبارك وتعالى في حقه
 ما كان محمد اباحد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين يعني
 زيد ولكن رسول الله ولكن محمد رسول الله وخاتم النبيين ختم الله
 تعالى به النبيين قبله لا يكون نبي بعده في تفسير ابن عباس
 رضي لم على ما قال الله تبارك وتعالى ما كان محمد اباحد من رجالكم
 فليس ابازيد فلا يحرم عليه التزويج بزوجه زيد بن ولكن رسول
 الله وخاتم النبيين فلا يكون له ابن رجل بعده يكون نبيا وفي
 قرادة بفتح التاء كالتة الختم اي به ختموا وكان الله بكل شيء عليم

بان لا نبي بعده والا نزل السيد عليه السلام بحكم بشريعة
 في تفسير الرجالين ما كان محمد اباحد من رجالكم وخاتم النبيين
 بفتح التاء عاصم بمعنى الطابع اي اخرهم لا نبيا احد بعده و
 عيسى عليه السلام ممن نبي قبله وحين ينزل ينزل عاملا على
 شريعة محمد صلى الله عليه وسلم كانه بعض امته وغيره بكسر التاء
 بمعنى التابع وخاتم الختم وتقوية قراءة بن مسعود رضي الله
 عنه ما ولكن نبيا خاتم النبيين في تفسير المذرك ما كان محمد اخد
 من رجالكم ولكن رسول الله وليكن فرستاه خداست وخاتم النبيين
 ومهر پيغمبران يعني مهر کرده شد در نبوة وپيغمبرت برو ختم کرده اند و
 خاتم يعني اخري است يعني اوست خاتم انبيا بنور ظهور وكان الله
 وهت خلوي تعالى بكل شيء عليم اهر حزين وانا پس ميدانم كه گيست سزاوار
 انه نبوة برو ختم شود ودر عيون الاجوبه اوده است كه صحت كه كتابي بهر است
 خاتم بجانزه تعالى پيغمبر كه گفت تابدا نند و صيحه دعوة صحبت الى حزن
 متابعت حضرت رسالت بناهي صل الله عليه وسلم نتواكر دان كنتم
 لقرون الله فاتبعوني وشرفي من كوارمي بهر اوست وشرفي جله انبيا

وفاعل مع

نیز بدانحضرت علیه الصلوة والسلام و شاهد هر کتاب معروست پس شاید
لیکن در قیامت او خواهد بود چنانچه و جتنا بک علی هو کای شهید چون
کتاب را مهر کرد الله کتابت در باقی باشد چون نبوة را با آنحضرت علیه السلام
علیه السلام اهتمام پذیرفت و نبوة بر ویست گشت و یکره انبیایم
نبوة کتب و حدیث و تحقیق ایشان نیز اختصاص یافت و فی مشنوی المعنوی
بهر او ~~مهر~~ تمام شد است او که بخود مثل او نبی بود و خواهد بود
چون که در صنعت بود استاد است تا بکوی ختم صنعت هابروست
فی التفسیر حسینی نوع آخر فی مایعود الی الانبیاء علیهم السلام
و لم یقر بعض الانبیاء او عاب بنیابشی و لم یرضی بسنته سن
سنتی لم یسلیم فقد کفر و سئل ^{ابن} لما قال عن انکر نبوة الخضر
وذا الکفل و قال کل من لم یجمع الامة علی نبوته لا یضوه ان محمد
بنوته قبل حکایات المعطل قال ابو حفص البکیر کل من اراد
بقلیه بغض النبی فقد کفر و کذا لک لو قال لو کان فلانا نبیا لم
او من به فقد کفر و فی الفتاوی حنفی و لو قال بالفارسیة
اگر فلان پیغمبر بودی من با وی نه کردی فان اراد به لو کان فلان رسول

له

له او من به فقد کفر کما لو قال لو امرني الله بامر كذا لم افعل و فی الجامع
باصغر الاصفهانی اذا وقع بین الرجل و بین صبرة خلاف فقال ان یشر
رسول الله له التمر باصره لا یکفر و کذا اذا قال ان کان ما قاله الا نبیا
صدقا و حقا غونا فقد کفر و کذا لو قال ان رسول الله او قال بالفارسیة
من پیغمبر یرید به پیغام می برم یکفر و لو ان حین قال هذه المقالة طیب
غیر منه المعجزة فقد قیل یکفر الطالب و بعضی المتأخرین من المشایخ
و عند بعض المشایخ لا یکفر الا اذا قال ذلك بطریق الاهانتة و
لو قال لا ادري ان النبی علیه السلام کان الشیبا و جنیا و لو قال محمد
در و لیشک بود او قال جامه پیغمبر علیه السلام یم ناک بود او کان طویل
الظفر فقد قیل یکفر مطلقا و قد قیل یکفر اذا قیل علی وجه الاهانة
و لو قال للنبی علیه السلام ذلك الرجل قال کذا او کذا فقد قیل
انه یکفر و قیل لا یکفر فقد صح ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
لما بعث جماعته من اصحابه القتل کعب بن الاشرف استأذنا منه ان
یقول شیئا یخادعونه و یعتمدوا علیهم فادن لهم رسول الله صلی الله
علیه و سلم فی ذلك فقال واحد منهم الکعب ان الخرج هذا الرجل کان

من البلاء وعلينا ولو كان ذلك كفر لما قاله ولو شتم الرجل رجلا اسمه
محمد أو أحمد أو كنية أو بالقاسم وقال له يا ابن زانية فقد ذكر في بعض
المواضع أنه إذا كان ذا كرا للنبي عليه السلام يكفر في الكراه الأصل إذا
أكره لشيء محمد صلى الله عليه وسلم فهذا على ثلثة أوجه أحدها أن
يقول لم يخطر ببال شيء وإنما شتمت محمد صلى الله عليه وسلم كما طلبوا مني
وإنما غرضي بذلك في هذا الوجه لا يكفر وكان كما لو أكره على أن يتكلم
بالكفر فتكلم به وقلبه مطمئن بالإيمان وثانيهما أن يقول خطر ببال
رجل من النصارى اسمه محمد فاروت بالشم ذلك النصارى وفي هذا
الوجه لا يكفر أيضا لأنه لم يسم محمد صلى الله عليه وسلم وثالثها أن
يقول خطر ببال رجل من النصارى اسمه محمد فلم يسم ذلك النصارى
وإنما شتمت محمد صلى الله عليه وسلم وفي هذا الوجه يكفر في القضاء فيما بينه
وبين الله تعالى لأنه شتم محمد عليه السلام طائعا لأنه دفع الأكره
عن نفسه بشتم محمد آخر خطر بباله فيكون طائعا في شتم محمد عليه السلام
وأنه كفر ومن قال جن النبي عليه السلام يكفر ومن قال أغشى على
النبي لا يكفر وفائدة الصلاة للشخص لأمه المملوك في وسئل

ابو حنيفة

٥٩
ابو حنيفة رحمه الله عن يقول ابن محمد رسول الله ألا نكحك قال
هكذا رجل لم يعرفه الله لأن لو عرفه لم يحبك أن يشتم رسول الله إذا قال لو
لم ياكل آدم الخطة ما وقعت في هذا البلاء ففي كفره اختلافاً المشايخ
وهذا إذا روي رجل حديثاً عن النبي عليه السلام فرواه آخر فقال
بعض مشايخنا أنه يكفر ومن المتأخرين من كان أن كان متواتراً يكفر
ولو قال بطريق الاستخفاف سمعناه كثيراً يكفر إذا قلنا أن لا يكون نبياً
من الأنبياء إذا زاد الاستخفاف بذلك النبي أو عدل ونه يكفر ولو قال رجل
مع غيره كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يجب كذباً قال مثلاً كان يجب
القرع فقال له لك القرآن لا أحب فهذا كفر هكذا روي عن أبي يوسف
رحمهم الله تعالى أيضاً وبعض المتأخرين قالوا إذا قال ذلك على وجه
الاهانة كان كفر وبدون لا يكون كفر إذا روي رجل غير أن رسول

عليه وسلم قال ما بين نبوي ووضعت من رياض الجنة فقال ذلك الرجل من
شبري خطيئة بيني وبينك خبري بغيري بيني وبينك فقد قيل يكفر رجل قد لا مرته
مراسم نيك فقال له امرته أنك تكذب فقال الرجل شتمه لا نبياً و
المسألة عندك كما مرسم نيك لا صدقتم ذكره في مجموع التحوال

لا يكرهون وقالوا

انما يكفر وفيه ايضا قال مع غيره ان آدم صلوات الله تعالى عليه تسبح الكر باسن
 فقال ذلك الرجل ليس واهمه جواره يجكان ماشم هذا كفر لانه استخف بنبي الله
 تعالى عليه السلام رجل قال لاخر اليس ثيابا لابيض فانهما سنت رسول الله
 صلا عليه وسلم فقال ذلك الرجل لو كان هذا سنت رسول الله
 ليس مغان دست بوزن فانه يلبس ثياب الابيض فقد قيل هذا استخفا
 بسنة رسول الله تعالى صلا الله عليه وسلم وانه كفر رجل قال لاخر
 جلق راسك وقلم اظفارك فان هذا سنت رسول الله تعالى صلا الله تعالى
 عليه وسلم فقال ذلك الرجل لا افعل وان كان سنت هذا كفر لانه قال ذلك
 على سبيل الابتكار والرد وكذا في سائر السنن خصوصا في سنته هي معرو
 وثبتت باسم الامام ترك السواك وغيره فقد روى عن محمد بن مقاتل لو
 ان اهل بلدة اجمعوا على ترك السواك قاتلناهم كما قاتل الكفار
 وفي نسخة الامام الجواني ورايت في موضع اخر اذا قال الرجل اغير
 سوشا برك او قص شاربك فانه سنة فقال لا افعل ان انكره
 اصلا يكفر وفي نسخة الامام الجواني ايضا رسم الكف نقر رسم
 كنت له دهقان راكه طعام حور قد وسى باي تشويد قال ان

قال

قال
 تما وذا بالسنة يكفر في المجموع النوازل اذا قال لمجلد كما اريد
 سبقت ان يكفر لانه استخف بالسنة قال لاغير سبقت كره
 وكنت در اقلت ^{افلا} وقال اين در سنت سبقت كره و دستار بزي
 كذا ^{منه} واوردن قال ذلك على سبيل الطعن ^{منه} رسول الله تعالى
 عليه وسلم فقد كفر هذا في خطبة ^{منه} في نفسه
 جلد الثالث وجاء من ^{منه} وشهد في امرته الثاني على عقايد شيخه
 امير المذكور حميد ودينه الفاضل ساكن قرية جديد وشهد على ان
 سيد امين المذكور وقال ما من زمان الا وفيه نبي وهذا ايضا كفر لانه
 من زمان ما هو بعد زمان نبينا صلا الله تعالى عليه وسلم فنجت النبي
 في هذا الزمان فبينا لا يكون خاتم النبيين وقد قال تبارك ^{الله}
 وتعالى فحقه خاتم النبيين كما سبق وانما في صدر رسوله قوله لو كذب
 رسولا ونبيي اوجوز نبوة احد بعد وجود نبينا صلا الله تعالى عليه
 وسلم وعيسى عليه السلام بنبي قبله فلا يرد منه تنفي النبوة بعد وجود
 نبينا صلا الله تعالى عليه وسلم كتمني كفر مسلم كان كفر لانه الرضا به لا تشد عليه
 هذا في تحفة السراج شرح المنهاج والخوارق للتقدم من على دعوى

الشهادة في المرتبة
 الثامن

أفضل

النبوة كرامات من لدن ادم عليه السلام الى نبينا محمد صلى الله تعالى عليه
وسلم حق اما نبوة ادم فبالكتاب الدال على انه قد اهر وهني مع القبط
بانه لم يكن في زمانه بن آخر فهو بالوحي لا غير وكذا بالسنة ولا
جماع فانكار نبوة الله على ما نقل عن بعض يكون كفر ما تيممته واكثر
البراهمة ينكرون النبوة مطلقا وبعض البراهمة قالوا نبوة ادم
عليه السلام فقط وقال الصابية نبوة شيت عليه السلام وانه
عليه السلام فقط بعض اليهود ينكرون نبوة غير موسى اعلم
ما يعلم من تضاعيف كلمات بعض ما شهدنا منهم وجمهور اليهود
والجوس والنصرى ينكرون نبوة نبينا سيد المرسلين صلى الله تعالى
عليه وسلم وبعض النصرى وبعض اليهود ينكرون رسالة
الى غير العرب وهو خلاف النص حيث قال الله تعالى قل يا ايها الناس
اني رسول الله اليكم جميعا وما ارسلناك الا كافة للناس وما قيل
ان الاحتياج الى النبي صلى الله تعالى عليه وسلم كان مختصا بالعرب
لفشو الشرك فيهم دون اهل الكتاب فاسد فانهم لا خلاف لديهم
بالشعر والتكريف كانوا في ضلال مبين ومحمد صلى الله عليه وسلم خاتم
الانبياء

٤٣
الانبياء اما نبوة الله تعالى على النبوة واظهر الخوارق وكلاهما يبلغ حال التواتر
على ان القرآن الكريم الذي اوحى اليه موجود وحفوظ وقد
ادعى المخالفين هو را اعديدة الى معارضة باتيان اقصر سورة
بين مثله قلم يقدر عليه وعدلوا عن المعارضة بالحرف الى
المضاربة والمقارعة بالسيوف ولم يأت من زمانه عليه السلام
الى هذا الزمان احد بمثله ولا بما يماثيه سواه كان اعجازه للاسلوب
البديع والذاليف العجيب المخالف لا تقدر فصحاء العرب في كلامهم
في المطالع والمقاطع كما ذهب اليه بعض المتكلمين او لكونه في
الدرجة العليا من فصاحت والبلاغة بحيث لا يقدر البشر على مثله
كما ذهب اليه الجمهور وروي المجموع الامرين قال القاضي اوصفي
الله اليهم اباهم عن المعارضة مع القدرة كما ذهب اليه لنظام وان
كان من صحن في الكلام او صر فهم بان سبلهم العلوم التي يحتاج
اليها في المعارضة يثبت نبوة صلى الله تعالى عليه وسلم عن معجزات
المغايرة للقرآن هذا في العقائد مولوي جلال شيرازي في
العرضات المتقي ابو سيعود سولان الملاحظ ان طالب

علم ذكره عند حديث من احاديث النبي صلى الله تعالى عليه وسلم فقال
 فقال اكل احاديث النبي صلى الله عليه وسلم صدق يعمل بها فاجاب
 بان يكفر ولا بسبب استغفاره الا انكاره وثانيا بالحاق الشين
 للنبي صلى الله تعالى عليه وسلم ففي كفه الاولي ان اعتقاده يؤمن
 بتجديد الايمان فلا يقتل والثاني ^{بنيته} الزندقة فيبعد اخذه
 لا تقبل قوية اتفاقا فيقتل في الدر المختار وجاء من هريز
 وشهد في الرتبة التاسعة على عقايد سيد امير المذكور محمد
 بشير الفاضل ساكن قرية شل باندي وشهد ان سيد امير المذكو
 قال ان كتابة القرآن بالماني جائز وهذا ايضا كفر لانه اهانته
 القرآن واهانته القرآن كفر كما سنده كرو من قال بخلق ^{القرآن} فهو كافر
 كذلك في الفصول العادية واذا انكر آية من آيات القرآن او تسخر
 من القرآن او عاب كفر في الخزانة كذلك في التاتارخانية اذا انكر
 الرجل كون المعوذتين من القرآن لا يكفر وقال بعض المتأخرين يك
 لانفقاد الاجماع بعد الصدر الاول على انهما من القرآن والصحيح
 هو الاول لان اجماع المتأخرين لا يرفع الاختلاف ^{بذلك} المقدم في الظاهر
 اذا

في الرتبة
 ٥٤

مسألة اذا قرأ
 القرآن بكفر
 اللذان فقد كفر

اذا قرأ القرآن على ضرب الدف فقد كفر رجل يقرأ القرآن فقال رجل
 اين ج بانك طوفنا نعت فقد كفر في الفتاوي عالم كبير من جلالاتنا في
 اذا انكر آية من القرآن او تسخر آية منه كفر ومن زعم ان المعوذتين
 ليستا من القرآن قال صاحب المحيط انه لا يكفر لانه قد تاويل وبعض
 المشايخ قال الله يكفر في ^{كتاب} فصول العادي نوع اخر فيما يتعلق بالقرآن
 اذا انكر آية من القرآن او تسخر آية من القرآن فقد كفر ومن زعم
 ان المعوذتين ليستا من القرآن فقد ذكر في فتاوي ابوليث ثم قلدي
 انه لا يكفر وروي عن ابن مسعود وابي بن كعب رضي الله عنهم انهما
 ليستا من القرآن وهذا الكلام تاويل فلا يكفر وبعض المشايخ على انه
 يكفر وحكى عن القاضى امام جمال الدين خالي انه قال ذكر في تفسير
 ابوليث حديثان ان المعوذتين ليستا من القرآن فاولئك جليلهم
 بعنت الله والمملكة ولنا سبل جهميين ومثل هذا لو عيّد انما ورد
 في حق الكفار وانه المؤمنين ولان الامنة اختصت بهد صدق
 الاول انهما من القرآن ولا اجتماع المتأخرين يرفع الخلاف المقدم
 والا ولا كوفي المصوب ولا يرفعون الاجتماع لم يترخصوا برفع الخلاف

٥٥
 ٥٤
 ٥٣
 ٥٢
 ٥١
 ٥٠
 ٤٩
 ٤٨
 ٤٧
 ٤٦
 ٤٥
 ٤٤
 ٤٣
 ٤٢
 ٤١
 ٤٠
 ٣٩
 ٣٨
 ٣٧
 ٣٦
 ٣٥
 ٣٤
 ٣٣
 ٣٢
 ٣١
 ٣٠
 ٢٩
 ٢٨
 ٢٧
 ٢٦
 ٢٥
 ٢٤
 ٢٣
 ٢٢
 ٢١
 ٢٠
 ١٩
 ١٨
 ١٧
 ١٦
 ١٥
 ١٤
 ١٣
 ١٢
 ١١
 ١٠
 ٩
 ٨
 ٧
 ٦
 ٥
 ٤
 ٣
 ٢
 ١

في حق من كفر بالله تعالى في الدنيا والآخرة

للتقدم عند الخيفة والي يوسف رحمهم الله على ما هو المذكور عند
عامة المشايخ وعند علماءنا على ما ذكره شمس الامنة السرخسي فبقى هذا كما
تاويل صحيح فلا يوجب الكفر بخلاف ما اذا انكر اية الاخرى من القرآن
فانه يكفر ولو قرأ القرآن على ضرب من اللغو والقصب فقد كفر بجل يقرأ
القرآن فقال رجل ايسر بكم بانك طوفان انت فهذا كفر في المحيط القاضي
البرهاني وجاء من طريقه وشهد في المرتبة العاشر على عقايد سيد امير
المذكيور قال من اكل هذا السكر حرم عليه النار وهذا ايضا كفر لانه حكم
يكون شخص معين غير منصوص عليه جنينا هذا في نكح العتيق لان في
دعوى على الغيب وهذا ايضا كفر في الصحيح البخاري واحدنا سفيان
عن اسمعيل عن الشعبي عن مسروق عن عائشة رضي الله عنها قالت
من حدثك ان محمداى ربه فقد كذب وهو يقول لا تذكره الابصار
ومن حدثك انه لا يعلم الغيب الا الله فهذا صحيح رجل تزوج امرأة
بغير شهود فقال الرجل للمرأة خديرا ويغبر الكواه كرم قالوا يكون
كفر لانه اعتقد ان رسول الله تعالى صلاه عليه وسلم يعلم الغيب وهو
ما كان يعلم الغيب حين كان من الاجساد فكيف بعد الموت رجل قال

اعلم

الشهادة في المرتبة
العاشر
لا باطلاع الله تعالى
في السراد من علم الغيب
في هذه الاية

اعلم السروقات قال الشيخ الامام محمد بن الفضل هذا لقائل ومن
صدقه يكون كافرا فان قال هذا لقائل انا اخبر باخبار الجن
اياي بذلك قال هو من صدقه يكون كافرا بالله تعالى عليه
وسلم لا يعلم الغيب الا الله تعالى لا الجن ولا البشر بقول الله تعالى
في الاحزاب فلما اتيت الجن ان لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا
في العذاب المهين ومن ادعى علم الغيب كان كافرا في قاضيان
نوع اخر فيما يعود الى الغيب فالت امرأة لزوجها توستر خذاني
فقل انعم فقد هم كفر هكذا حكى عن الشيخ امام ابي بكر محمد بن الفضل
وهذا لان السرى والغيب واحد ومن ادعى الغيب لنفسه يكفر وحكم
ان امرأة شتدا و امرأة حلف بعثت اليه السحور في شهر رمضان
على يد جارية وابطات الجارية في الوجوع فالتهمته المرأة
بالجارية وطالبة الخصومة بينهما الى ان قال لها فتعلمين الغيبة
فقالت نعم فكتب على محمد بن الحسن في ذلك فكتب محمد ان جد
النكاح فانما كفرت ومن قال لغير خديرا ورسول رابر تو كواه كرا
يندم واراد به تهد يد بهذا وفيه اختلاف المشايخ وعلى قياس

من ان كان صدق فقد كفر بما جاء في القرآن

هذه المسئلة يجب ان يكون في المسئلة التي ذكرناها في اول هذه
النوع اختصارا للمشايع رجل تزوج امرأة ولم يحضره شهود فقال لرجل
خديرا ورسول راكواه كرم او قال خديرا ورسول راكواه كرم
فقد كفر لان مقتدا ان الرسول والمملك يعلم الغيب في فتاوى الاصل
ولو قال فرشته دست راست راكواه كرمتم وفرشته دست چپ راكواه كرم لا يكره
لانهم يعلمان ذلك لانهم لا يغيبان عنه في مجموع النوازل واذا قال
فلان خوار ميشو فقد اختلف المشايخ فكفره ووجه لكفر ظاهر الانداع
الغيب واذا صاححت الهامة فقال رجل يموت المرء بكفر القائل عند
بعض المشايخ واذا خرج الى السفر فصاح العقوق فرجع من سفره فقد
كفر عند بعض المشايخ واذا قال الجوس دست بريم ففاده است ويعتقد ما
قال وليست حسنة فقد كفر واذا قال فلان بمر خورشيد نخواهد مردن بخش
عليه الكفر ولو قال من بور وناود بدانم يكفر سئل الغضائ عن معنى
قوله عليه السلام من اتى كاهنا وصدي بما يقول فقد كفر بها
يقول فقد كفر بما انزل على محمد ص الله تعالى عليه وسلم فقال الكاهن
الشمر فيقول له هذا الرجل فقال لا نعم فيدل له فان قال

قال الرجل
المرء يموت
بكفر
بكفر

هذه

هذا الرجل اذا اخبر عن اخبار الجن اياي قال وان قال هكلا فهو
ساحر كاهن ومن صدقه فقد كفر لان اخباره يقع عن الغيب و
الغيب لا يعلمه الا الله الا ترى قوله تعالى فلما خربت الجن ان لو كان
يعلمون من الغيب فعلم الغيب لا يعلم جن ولا انس هذا في محيط
القاضي البرهاني من نفسه من جلد الثالث هكلا في فصول العمادي
وجاء من هرير درر شاه الفاضل ساكن قرية ابوه وشهد على ان
سيد مير المذكور سئل ان تكاح الامتة على الحره جائز ام لا فقلا ينبغي
ان تجعل الحره هرة في زوج بها اي بالامتة وحكم هذه القول كفر
ذكر شيخ الاسلام خواهرزاده في شرح الميزان ان رضى بكفر الغير لما يكون
كفرا اذا كان يستحي بالكفر ويستحسنه وفي فصول العمادي اذا لقن
الرجل رجلا كلمة الكفر فانه يصير كافرا وان كان على وجه اللغيب
وكذا اذا امر الرجل امرأة الغر لا ترتد فاخترها لا يرتد وتبين هي
من زوجها يصير الاخر كافرا هكذا روي عن ابي يوسف رحمه الله
تعالى وعن ابي حنيفة رضي الله تعالى عنه ان من امر الرجل ان يكفر
كان الاخر كافرا كمن امره ان يكفر وقال الفقيه ابو ليث رحمه الله

التهادة في المرونة
الحادي عشر

تعالى عليه اذا علم الرجل رجلا كلمة الكفر يصير كافرا اذا علمه او لم
 بلا رقد دلالة رضى بكفر المأمور ومن رضى بكفر الغير يصير كافرا
 وعنده انه يكفر ^{لا من رضاء بانه} لكفر والرضا بالكفر رجل كفر بلسانه طائع وقلبه على
 الايمان يكون كافرا ولا يكون عند الله تعالى مؤمنا رجلا قال استقبله
 ارسطو ان الكفر يصير كافرا في قاضيان ومن تكلم بكلمة توجب لكفر و
 ضحك بغيره يكفر به الضاحك ولو تكلم بها وقبل القوم ذلك
 منه فقد كفر ولو من رضى بكفر نفسه فقد كفر ومن رضى بكفر غيره
 فقد اختلف المشايخ فيه وقالوا في سير يكبير مسئلة تدل على ان
 الرضى بكفر الغير ليس بكفر وصوت ما ذكر في سير المسلمون اذا اخذوا
 او حافظون يسلم فكم هو بشي اى شد ونسه حتى لا يسلم او حتى يوه
 حتى يشتغل بالضرب فلا يسلم فقد اساء في ذلك ولا يقبل
 فقد كفر واشار شمس الائمة السرخسي في شرحه الى ان هذه المسئلة
 لا تصح دليلا لان تاويل هذه المسئلة ان المسلمين يعلمون ان الكفر
 حقيقة ولكن يظهر الاسلام تقية لينجو عن شئ القتل فلا يكون هذا
 منهم رضاء بكفره وذكر شيخ الاسلام في شرح السير ان الرضاء بكفر الغير

انما يكون كفر اذا كان يستجير الكفر ويستحسنه اما اذا كان لا يستجيره
 ولا يستحسنه ولكن احب الموت او القتل على الكفر لم شئ من موذيا
 بطبعه حتى ينتقم منه فقد لا يكون كافرا ومن قام في قوله تعالى بنا
 اطس على قلوبهم وامواهم واشدد على قلوبهم فلا يؤمنون حتى يظهر
 له حكمته ما ادعينا به وعلى هذا اذا ادعى على ظالم امانتك الله على كفر
 او قال سلب الله عنك الايمان او دعى عليه بالفارسية خذني تعالى جان
 تو كان راستا لا فخذ لا يكون كفر اذا كان لا يستحسن الكفر ولا يستجبه
 ولكن تمنى ان يسلمه الله تعالى الايمان حتى ينتقم منه على ظلمه وانذاره
 بالخلق وقد عشنا على رواية الجني فترحمهم الله تعالى ان لرضا
 بكفر الغير كفر من غير تفصيل فهو ما يكون كفر بالاختلاف بوجوبه
 احباط العمل في المحيط القاضى البرهاني ما قولك في رجل يقول
 يا مكان بنى بعد خاتم النبيين ويجوز مساوات عامة المؤمنين
 مع خاتم النبيين في كثرة الثواب وقرب ربك لا باب ويجوز كون
 افضل من خاتم النبيين في القرب وكثرة الثواب ببسوا توجروا
 الجواب اما قولك يا مكان بنى بعده صا لم عليه وسلم فقد صح

لا مسلم أبو الفضل التتوفشتي في كتابه المسمى بالمعتمد في الاعتقاد
يكفر من قال بامكان بني يكون بعده وفضل الايمان بخاتم النبيين
وحق معنى ختم النبوة وإطال البحث وقال هذه المسئلة تبنيها
بين الاسلامين لا يحتاج الى كشف وبيان وهذا المقدار الذي ذكر
فام خلافة ان تغايط زنديق جاهلا كثيرا ما يجد حون بان الله على
كل شيء قدير والحاصل ان القدرة ليس فيها كلام بل الكلام في الشيء
ما هو وفي ما اخبر عن وجبل بان يكون او لا يكون انتهى ملخصا مستحجا
وقد نص وهو فيه وغير في غيره يكون اعتقاد حصول النبوة با
لكسب كفر وعلو التكفير يتايد الى تجوز بني مع نبينا صلى الله عليه وسلم
او بعده قال العلامة النابلسي فساد مذهبهم غنى عن البيان
كيف هو يورد الى تجوز بني مع نبينا صلى الله عليه وسلم والسلام او بعده
وذلك يستلزم بتكذيب القرآن اذا قد نص على انه خاتم النبيين
واخر المسلمين في سنة انا العاقب لا بني بعدي واجتفت الاما
على بقا هذا الكلام على ظاهره وهذه احد المسائل المشهورة التي
كفر تاجها الفلاسفة لعنهم الله تعالى وفي شرح تحفة المنهاج

في تنهاية البيان

في

في كتاب الردة ان كذب رسولا او نبيا او نقض باي منقص
كان او صغر اسمه فخره او جاوز نبوة احد بعد وجود نبينا
صلى الله عليه وسلم يكفر فليس عليه سلام بنى قبل فلا يرد منه معنى
النبوة بعد وجود نبينا صلى الله عليه وسلم كتمني كفر مسلم بقصد
الرضا به لا تشديد عليه ومنه ايضا لو كان فلا اؤمنت به ان جوزه ذلك
يكفر على الاجر انتهى وقال على القاري في زيل قول القاضي قال كل فندق
قوزان ويكون حمله على ان يجوز كون بنى مرسل بعد نبينا صلى الله عليه وسلم
فيكون امره اشد وهذا قال بعض علمائنا ان من ادعى النبوة فقال
له قائل ظم العجزة كفر وما قوله بجواز مساوات عامة المؤمنين
مع صلى الله عليه وسلم فقد ذكر القاضي عياض قوله المهرى هو مثله
في الفضل الا انه لم يات به رسالة جبرائيل وقال وصدر البيت
الثاني من هذه الفضل لتبنيها غير النبي صلى الله عليه وسلم في
فضله بالنبي صلى الله عليه وسلم وقال العلامة الخفاجي في شرح الشفا
وفيه من ترك الادب ما لا يخفى وحاشاه من ان يرضى من له اسلام
او ذوق فانه كفر بغيرة ولذا والقاري في ذيل قول القاضي وبيان

صاحب

خصائصه التي لم تجتمع قبل في مخلوق قال ومن العلوم استحالة
 وجود مثلهما بعده وفي شرح طريقة المحمدية من نفسه فما نقل
 عن بعض الكرامية من جواز كون الوالي افضل من النبي كفو
 ضلال وفي كنز الفوائد وما هو اي الوالي كالنبي في المنزلة ولا
 يدانيه فضلا عن ان يفضل عليه ^{عليه السلام} كما قال الكرامية وبعض ملاحدة
 الصوفية اذا النبي معصوم مأمون من سوء الخاتمة مكرم بالوحي
 ومشاهدة الملك مأمور بتبليغ الاحكام وارشاد الانام بعد انقضاء
 بالكمالات التي ليس عند الوالي قطرة من بحرها وهو منزه بجمع
 اهل السنة الصوفية وغيرها حتى قال اكابره ان نبيا واحدا
 افضل عند الله من جميع الاولياء ومن فضل وليا على نبي يخشى
 عليه الكفر بل هو كافر انماي وقال العلامة النابلسي في الطالب
 اما المرفوض على كل مكلف في حق الانبياء والرسول عليهم
 معرفة ما يجب في حقهم من صفات كمال المخلوق ويستحيل عليهم
 من النقص ^{الذي لا} ويجوز عليهم من الاخلاق البشرية التي
 لا كمال فيها ولا نقص على ما سيجئ في وادى ذلك ان يتعقد
 امتياز

امتياز الانبياء عليهم السلام عن جميع المخلوق بصفات من
 الكمال دون جميع المخلوق عن صفات من النقص بعد اعتقاده
 امتياز الله تعالى عنهم وعن جميع المخلوق من صفات من النقص
 انماي وقد عرفت فيما سبق ان اعتقاد اهل السنة والجماعة ان
 الوالي لا يبلغ درجة النبي فضلا ان يتجاوزها وقد ذكر في شرح
 المواقف والمقاصد ان الاجماع منعقد على ان الانبياء افضل
 من الاولياء وذكر في شرح ^{المقاصد} ان تفضيل الوالي على النبي كفر
 وضلال كيف وهو تحقيق للنبي وخرق للاجماع كذا في الطريقة
 المحمدية الكتاب الثاني في بيان قول الشهادة على عقيدة سيد
 امير المؤمنين هل تقبل ام لا اعلم ان اكثر هذه الشهادات ليس
 فيه مضاب فلا يثبت به المدعي فاضح لك بان الارتداد من باب
 الدين فيثبت بخبر الواحد كذا في فتح العميق وذكر في العيون
 اذا اخبر المرء الواحد بوثوبهما وبالردقه او باطلاق حلها
 ان تزوج ولو سمع من هذا الواحد رجلا حله ان يشهد قلالا لان
 هذا من باب الدين فيثبت بخبر الواحد وان لم يوجد لفظ

بصفات من الكمال وتنزيهه لله والحمد لله رب العالمين

الشهادة كذا في قاضيان مع ان تلك الاخبار متواترة مترجمة
 المعنى مشترك وهي زندقه بتطو الكفر بالاصول عليه واظهار
 للاميان بالفم وهذا عند الفقهاء كما في المشارق وشرح البيضاوي
 فيفيد علم اليقين به قال قاضيا عضدا للملة والدين في شرح مختة
 الاصول وهي من قصايف ابن الحانب اذا كثرة الاخبار في لوقائي
 واختلف فيها كل واحد منهما مشغل على معنى مشترك بينهما بجملة
 او التزام حصل العلم بالقدر المشترك ويسمى المتواتر من جملة
 المعنى وذلك كوقائع حاتم فيما يحكي عطايه من اهل وفرس
 وعيين وثوب فانما يتضمن جوده فيعلم وان لم يعلم بشي
 من تلك القضايا كوقائع علي رضي الله عنه في حروبه من
 انه هزم في خيبر كذا او فعل في احد كذا الى غير ذلك فانزول
 بالا لزام على شجاعة وقد تواتر ذلك والحقان شي من ذلك الحان
 لم يبلغ درجة القطع واعلم ان الواقعة الواحدة لا يتضمن لسان
 والشجاعة بل القدر المشترك من الجزئيات ذلك وهو متواتر لان
 احادها يصدق قطعاً بل بالعادة انتهى في الحاد وقد تظاهرت
 صارت

صارت متواترة المعنى بمنزلة لجماعته على رضي الله عنه وجود
 حاتم فاجاب بان بلوغ مجموعهما وصل الى حد التواتر كما في التراجع
 ومنها ما تواتر الاحاديث الواردة في باب الفضل والقدر ويكون الكائنات
 بتقدير الله تعالى ومشيتته والكانت احاداً الا انها متواترة المعنى
 شجاعة على رضي الله عنه وجود حاتم وكلها صحاح بنقل الثقات
 مثل البخاري ومسلم وغيرهما في غرر الفوائد ودرر الفوائد
 المسمى بشرح مقاصد حد التواتر والكانت تفاصيلها احاداً كشجاعة
 على رضي الله عنه وجود حاتم وهي مذكورة في كتاب السير
 في شرح عقايد النسفي من انكر المتواتر فقد كفر ومن انكر المشهور يكفر
 عند البعض وقال عيسى ابن ايان يصح ولا يكفر وهو الصحيح ومن
 انكر خبر الواحد لا يكفر جاحداً كذا في فتاوى عالم كبير وفي الصغرى
 ولو شهد اثنتان ان فلان اطلق امراته والزواج غايب لا يقبل وان
 شهد المرأة تقبل ويتزوج اخر وكذا لو شهد عندا رجل
 عدل قال والشهادة والاخبار عند ول المرءة كالشهادة والا
 خبار عنداها وفي فسمادات ولما في قاضيان رحمة الله تعالى

ولو شهد عند المرأة واحد بلفظ زوجها او بوقته او بطلا فيها
حل لها ان يتزوج في الذخيرة البرهانية وكذا في الفصول
العلمية الفقه في ذلك ان حرمة المصاهرة بالنظر والمس خير
ثابتة يد ليل يوجب العلم من كتاب او خبر متواتر ومشهور
او اجماع وانما يثبت بالخبر الواحد والقياس والخبر الواحد حجة
في حق العمل وليس حجة في حق العلم والقياس كذلك فيكون
العمل لا يفتى بحرمة المصاهرة بالمس والنظر في حق العلم كذا في محيط القاص
البرهاني من جلد الثالث ولا يقبل شهادة العدو وان كانت تعد
اسباب الدنيا ويقبل ان كانت بسبب لدين كذا في خزائن المفتين وفي
مجمع البحرين ويقبل شهادة العامل كذا في نور العين وكل افسان
خصم في حق الله تعالى فنقبل شهادة فيه قبلت بدون الدعوى
كذا في الفصول وفي الاخبار عن امور ديني نحو الاخبار عن
نجاسة الماء وطهارته في الاخبار عن حرمة المحل وابطاحته
وما يتصل بذلك في تعارض الخبرين في نجاسة الماء وطهارته
وفي حرمة العين وابطاحته وخبر الواحد يقبل في الديانات

الحل والحرمة والطهارة والتنجاسة اذا كان مسلما عدلا او انشى حرا او عبدا
محدودا ولا يشترط لفظ الشهادة والعدالة كذا في الوحيز الكرمي
رجل اشترى لحما فلما قبضه فاحبزه مؤمن ثقة خالطه لم يخزير لم
يسعد ان ياكله كذا في التاتارخانية مسلم اشترى لحما قبضه فاحبزه
مسلم ثقة انه قد خالطه لم يخزير لم يسعد ان ياكله كذا في التاتار
خانية مسلم اشترى لحما قبضه فاحبزه مسلم ثقة انه ذبيحة المجوس
قانه لا ينبغي للمشتري ان ياكل ولا يطعم غيره لان الخبز اخبر بحرمة
العين وبطلان الملك وحرمة العين حتى الله تعالى فيثبت بخبر الواحد
واما بطلان الملك لا يثبت بخبر الواحد وليس من ضرورة ثبوت الحرمة
بطلان الملك واذا ثبتت الحرمة مع بقاء ملك العين ههنا لا يمكن الرد
على بائعه ولا ان يجلس الثمن على البائع الا لم يبطل البيع ولو انه لم يشتر
اللحم ولكن الذي كان اللحم في يده اذن له بالتناول فاحبزه مسلم
ثقة انه ذبيحة المجوسي لا يحل له ان ياكل ولو انه اذن له بالتناول ثم
باعه منه بعد اذن او ملك بسبب اخير ميراث او هبة ثم اخبر مسلم
ثقة انه حرام العين لا يحل تناوله كذا في فتاوي عالم كبرى الباب الثالث

في بيان قوت الزنديق هل تقبل ام لا بينوا توجروا نوع اخر ويعرض
 الاسلام على المرتد والمرتكب حرا وحره عبدا كان او امته فان اسلم المرتد
 فيها والا قتل الاصل في قتل المرتد قوله تعالى عليه السلام من بدل دينه فا
 قتلوه واجماع اصحاب رضوان الله عليهم اجمعين انهم راكذ لك
 ونقل عن غيرهم خلافة والمعنى فيه انه ينفسو الرد صار حربيا علينا
 لان له هبة صالحة للحرب وقد قام به الباعث على الخراب وهو
 الكفر فاقيم ذلك مقام حقيقة الخراب في وجوب قتله او في باحته
 كما في الكافر الاصل الا انه لا بد من عرض الاسلام لان الظاهر انه لا يرتد
 الا بشبهة دخلت عليه فيستحب له عرض على الاسلام بجواز ان يرتد كسر
 تلك الشبهة فزيلها ولا يجب عرض الاسلام لانه ممن بلغته الدعوة
 والكافر اذا بلغته الدعوة لا يجب الدعوة مرة اخرى بل يستحب قتل
 همناشه اذا عرض عليه الاسلام والي ان يسلم قتل من ساعته ولا يؤخر
 قتله في ظاهر الرواية الا اذا استعمل فيمهل ثلاثة ايام وفي النوادر
 عن الجنيفة والي يوسف رحمهم الله تعالى انه يستحب للامام ان يمهل
 ثلاثة ايام استعمل او لم يستعمل لوجا ان يسلم وهذا لما ذكرنا ان لا يرتد

لا يكون الا بشبهة وعند زوال الشبهة يعود الى الاسلام ولا بد لزوال
 الشبهة من كل مل ولا بد للتامل من مدة فقد رنا ذلك بثلاثة ايام
 وقد صح ان رجلا قدم على عمر رضي الله عنه فقال له هل من مغيرة خبر
 فقال له نعم رجل منا قلد ارتد فقتلناه فقال له عمر لو ليت منه ما وليتم
 لكنت جسته ثلاثة ايام ثم عرض عليه السلام في كل يوم فان اسلم فيها
 ولا قتلتته وجه ظاهر الرواية وهو الجواب عن التسليم بحديث عمر رضي
 الله عنه ان الحكم في ذلك الوقت كان كذلك فقد بان فهم من هو
 حديث العهد بالاسلام ومن كان حديث العهد بالاسلام وبما يظهر
 له بشبهة فيرجع عن الاسلام بتلك الشبهة ويعود عند زوال الشبهة
 ولا بد لزوال الشبهة من مدة فاستحب الامهال نظر لما في زمانه ان قد
 استقر حكم الدين وتبين الحق فالشك بعد ذلك ظاهرا يكون
 عن تعنت مع احتمال ان يكون بشبهة فيؤجل لانه الشبهة و
 اذا لم يطلب حمل على انه منقصة فتقبل ازالته لتعنته فان اسلم على
 سبيله واسلامه ان ياتي بكلمة الشهادة ويتبرى عن الاذيان
 كلها سوى دين الاسلام فان تمام الاسلام من اليهودي بالتبري

عن دينه والمراد ليس له ملته معينة فتمام الاسلام في حقه
بالتصريح عن الاديان كلها وان تبرأ عما انتقل اليه كفى لحصول
القصد فان اردت ثانيا وثالثا كذا يجعل به في كل مرة وانما سلم خلى
سبيله لقوله تعالى ولا تفلحون القى اليكم السلام لست مؤمنان
غير فصل بين المروة الاولى والرابعة والخامسة وكان علي وابن
عمر رضي الله عنهما يقولان يقتل في المروة الرابعة الاحمالة ولا تقبل
توبته لانه ظهرا مستخف مستمزي واستند لا بظاهر قوله تعالى ان
الذين امنوا ثم كفروا ثم امنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفرا لم يكن الله ليغفر
لهم ولا ليضرب لهم سبيلا الاية التي قلوناها كذا في المحيط القاضي
البرهاني من جلد الثالث وقد انفق الائمة على ان من ارتد عن
الاسلام وجب قتله وعلى ان قتل الزنديق واجب وهو الذي يستر
الكفر ويتظاهر الاسلام كذا في ميزان الشعراني في حكم كتاب مسلم
ان في قبول التوبة من المسلم لاختلاف العلماء قال بعضهم لا يستتاب
فيقتل بلا مهال وقال بعضهم يستتاب ثلاثة ايام ويبرأ عليه كل
يوم فان تاب فيها والا قتل وقال بعضهم تنفع توبة عند الله تبارك
ونقل

714
وتعالى ولكن لا يدفع القتل عنه لقوله عليه السلام فاقتلوه
وحكا ايضا عن عطاء انه كان من ولد في الاسلام انه لم يستب
ولو اقر بما سب او قماري عليه لا الى التوبة منه فقتل على ذلك
كان كافرا ميوتا للمسلمين ولا يغسل ولا يصلي عليه ولا يكفن بل
تستر عورته ويؤثر كما يفعل بالكفار ولما اذا انكره ولم يقل
عليه نيت او تراب او رجع تبرأ عن الارتداد ودخل في دين الاسلام
بل الى بكلمة الشهادة ثم مات او قتل حدا مات مسلما غسل وكفن
وصلى عليه ودفن في مقابر المسلمين كساير اهل الاسلام هذا زبدة
ما فهم من شفاء القاضي عياض رحمه الله تعالى في شأنه واقواله
ولهذا يظهر ان من كفر من جواز الصلوة على مثله فقد حصل سوء
السبيل وقد تقدم احوال من تكلم بهذه الكلمات من عند نفسه
واما اذا حكى عن غيره اذا كان الحاكى ممن قصد بان يؤخذ منه
العلم او رواية الحديث او يقطع بحكمه او يشهادته او كان من حفاظ
الامة او يودب الصبيان ونقل ذلك على وجه الاستحسان
يجب على من بلغه ذلك عن الائمة المسلمين انكاره وبيان كفره و

فساد قوله يقطع ضرره عن المسلمين والزواجر اذا تاب بعد
القدرة لا تقبل توبة عند مالك واليث واستحق ولحمد رحمهم
الله وتقبل عند الشافعي رحمه الله وفيه اختلاف بين الا عظم
والي يوسف رحمه الله تعالى وحكي ابن المنذر عن ابي ابن ابي
طالب رضي الله عنهما انه تقبل توبة للفرق بين من سب الرسول
صلى الله عليه وسلم وبين من سب الله عز وجل ان المختاران
من صدر منه ما يدل على تخفيفه عليه لصلوة والسلام بعد
وقصلا من عامة المسلمين يجب قتله ولا تقبل توبة بمعنى
الخلاص عن القتل كذلك في حديث والفرق بين سب النبي صلى
الله عليه وسلم وبين سب الله تعالى انه يقبل توبة من سب
الله تعالى دون من سب النبي عليه الصلوة والسلام كذلك في
خلاصة الكبرى كل مسلم ارتد فتوبة مقبولة الاجماع
من تكررت ردة على ما هو واو الكافر بسب النبي من الانبياء
يقبل حلا ولا تقبل توبته مطلقا ولو سب الله تعالى قبلت
لانه حق الله تعالى فيك والاول حق العبد لا يرد بالتوبة

شك

شك في عذابه وكفره كفره تمامه في الدرر في فصل الجزية
مفرق بالبرازية وكذا لو بغضه بالقلب فتح واشباهه وفي فتاوي
المصنف ويجب الحاق الاستمراء والاستخفاف به لتعلق حقه
ايضا وفيها مسئلة عن قال لشريف لعن الله والديك والديا الذي
خلفوك جميع المضاف يعي ما لم يتحقق عملا فلا يبيهاشم وامام
الحرمين كما في جميع المجموع وجب في علم حضرت الرسالة فينبغي
القول بكفره وانما كفر بسببه لا توبة له على ما ذكره البرازي وتوارد
المشايخون نعم للاحظ قول ابي هاشم وامام الحرمين باحتمال العمد
فلا كفر وهو الايق بمذهبها النصريحهم بالليل الى ما يكفر فيها من نقص
مقام رسالته بقوله بان سببه صلى الله عليه وسلم او بفعله بان يغضه
بقوله قتل حله كما هو النصريح به في المختار كل كافر كتاب فتوبة مقبولة في الدين
والاخرى الا الكافر بسبب النبي صلى الله عليه وسلم وسائر الانبياء وسب
الشيخين رضي الله عنهما واحدهما وبالسحر لا بامر بالزندقة او اخذ
قبلت التوبة كذلك في الاشياء والنظير وفي الحموي شرح الاشياء النظائر
وفي الحموي شرح الاشياء النظائر قال فقهه ابو الليث اذا قال بلسان

قبل ان يؤخذ لقب توبة ولا يقتل وان اخذتم تاب لم يقبل توبة
ويقتل وكذا الزنديق المعروف بالدعي والفتوى على هذه القول انتهى
وفي المشرق حاشية ايضا وان الزنديق ان تاب قبل الاستمرار
بذلك قبل توبة ولا فلا يقبل ويقتل كالساحر انتهى وفي العيني شرح
التركوك ذلك الزنديق تقتل لا يقبل توبة في لعيون لا يقبل توبة
بلاجماع الا عند الشافعي رحمه الله معلوم شدكم مذهبكم بنائي او برقيقه
باشد ومخالف ظاهر باطن باشد بد تراست از مذهبكم صاحبك وان اشكار
اشكار كنند زير كه بر حال درون صاحب فقيه اصلا اعتقادني ماند و اقرار و
اشكار او اگر چه احيانا صادق باشد كاذب مي ماند لهذا علمه نوشته اند كه لا يقبل
توبة الزنديق يعني قبر كرمي شود توبي زنديق ومعنى اين كلام آنست كه
مردم را اعتقاد بر توبه او متصور نمي شوند و زير كه طريق اطلاع بر توبه اش
هيمن اقرار زباني اوست پس اقرار زباني او بنا بر آنكه قائل بتقيمه است محل اعتقاد
نست ومعنا اين كلام اين است كه اگر از توبه دل و صدق نيت از ابا جيل خود برگردد
باطن او صاف شود عند الله عز وود و عطره و است زير كه او تعالى داناي لسان و اشكار
واحوال قلبيه در بند را اينداند و مردم را علم في الصلوة و ممكن نيت الا

بتوسط

بتوسط اظهار كذا في التفسير فتح العزيز من نفسه من جلد الاول ومن
سورة البقرة قال ابو ليث الزنديق معروف زندقته انه لا يؤمن
بالآخرة ووجد نية الخالق وان قلبه ليس الزنديق من كلام لعرب
ومعناه على ما يقول العامة محدودهري وعن ابن دريد انه فارسي
مرب واصل زندي اي من يقول يدوام الدهر وفي القاموس الزنديق بالكس
من الشنوية او القايل بالنور والظلمة او من لا يؤمن بالآخرة وبالربوبية
او من يبطن الكفر ويظهر الايمان او هو مرب زنديق اي دين المرات وجميع
زنادقة او زناديق وتعد زنديق والاسم الزندقه كذا في الحديث شرح
طريقة المحمدية من نفسه واسناد الخواص اليه خص باسم الدهر والكان
لا يثبت الجاري تعالى خص باسم المعطل والكان مع اغتراف بنبوة النبي
صالحه عليه وسلم و اظهار شفاكه اسلام يبطن عقايد كفر بالانفاق
خص باسم الزنديق وهو في الاصل منسوب الى زيد اسم كتاب اظهره من
ولا في نام قباد من نعم تاويل كذا الجوسي الذي جاريه زندقته الذي يزعمون
ان نبينهم كذا في غرر الفوائد المسمى بشرح مقاصد والكافر
بسبب اعتقاده السحر لا توبه له ولو اصره في الاصح يسميها في الامر صا

بالفساد وذكره النبي صلى الله عليه وسلم قال وكذا الكافر بسبب الزندقه لا توبة
 له وجعله في الفتح ظاهر المذهب لكن في خطر الخانية الفتوى على
 انه اذا اخذ الساحر الزندقه يقول المعروف في الداعي قبل توبة ثم تاب
 لم يقبل توبة ويقتل ولو اخذه بعد ما قبلت وافاد في المخرج ان
 الخناق كالمساحرة لا توبة له وفي التتبع الكاهن يقتل كالمساحرة
 في حاشية البيضاوي عند قوله ^{آمنوا كما آمنتم} ~~لما هو~~ الناس خط لما خسر
 الداعي الى الحاد والاباحي كالزندقه وفي الفتح المنافق
 الذي يبطن الكفر ويظهر الاسلام كالزندقه لا يتدين بدين
 ولذا من علم انه ينكر في باطن من بعد الضروريات كمرمتا
 الحمر ويظهر اعتقاد حرمة وتما فيه وفيه يكفر بالساحر
 بتعلمه وفعله اعتقد محرمه اولا ويقتل انما في كتاب
 المختار ووعاب نبيا يكفر في التتابع لوعاب نبيا يكفر
 في التتابع ووعاب النبي صلى الله عليه وسلم من العيوب يكفر لانه استخف
 به وفي الاصل من سب رسول الله صلى الله عليه وسلم او غيره من
 النبيين مسلم او كافر قتل في المحيط من شتم النبي صلى الله عليه وسلم او اهانت او عاب
 في

في امور دينه اولى المصداق وصف من او ضا اذانه سواء كان الشاتم مثله
 من امته او غيره وسواء كان من اهل الكتاب او غيره ذميا كان او حريا سواء كان
 الشتم اولا هانت او العيب صادرا عنه عمدا او قصدا او سهوا او غفلة او جلا
 فقد كفر خلوي بحيث ان تاب لم يقبل توبة ابل لا عند الله ولا عند رسول الله
 عليه السلام ولا عند الناس وحكم في الشريعة المبطنة عند متأخر المجتهدين
 اجماعا وعند اكثر المتقدمين القتل قطعاً ولا يد من السلطان ونايبه
 في حكم قتله كذا في خلاصة الكبرى من كتاب الفاظ الكفر والثاني
 يفيد الزندقه فيعد اخذه لا يقبل توبة اتفاقا فيقتل وقبلة اختلف
 في قبول توبة فعند الجنيفة تقبل فلا يقتل وعند بقية الائمة لا
 تقبل ويقتل حدا فلذلك ورد امر السلطان في سنة لقضات الممالك
 برعاية رعاه الجاهلين بانهم اذا ظلموا صلاحه وحسن توبته واسلامه
 لا يقتل ويكتفي بتعزيره وحبسه عمدا بقول امام الاعظم رحمه الله عليه
 ان لم يكن من اناسس يفهم خبرهم يقتل عمدا لقول الائمة ثم في سنته
 لقر هذه الامم يا امر اخر في نظر القائل من اي الفريقين هو فيعمل مقتضاً
 انما في المحفوظ وليكن التوفيق او الكافر بسبب الشتمين ويسب احدهما

مسئلة اذا شتم
 النبي او غيره
 من النبيين لا يقبل
 توبته الا الله

في البحر عن جوهره معزياً للشهيد من سبب الشيخين او طعن فيما
كفر ولا يقبل توبة وبه اخذ الدبوسي وهو المختار للفتوى انتهى
در المختار انتهى في نصاب الاحتساب والمحادية والفتاوى ورد
المختار وفاضخان وغايبه وغيرها من الكتب لفقهاء من ادعى الالو
هبة من اعلى اجاد عاقل بالغوا نكر فريضة الصلوة وسائر العبادات
البدنية بطواهر ادلة الشريعة بالصفات المعروفة في مدعيها
بواطنها وادعى الحول والاتحاد وحل التمتع بالنساء لاجنبية
بلاجمته شرعية وحل المحارم كمن يظلم الاسلام ويقبل الاحكام و
يبطن هذه العقائد التي هي كفر بالاتفاق عند مخالفيه ويظهرها
عند موافقيه ويدعو الناس اليه معروفاً بها ويسعى في الارض با
الفساد في الدين بافساد عقائد المسلمين ويتوب اذا اخذ تقيته وتكر
من هذه التوبة والعود ويناد منه الفساد ويوما فيوماً فاذا قدر على
الاسلام وحكام المسلمين هل يجب عليهم قتله ودفع فساد نصرته لدين
محمد صلى الله عليه وسلم ولوتاب في هذه الحالة هل تقبل توبة
والحلال ان قبول التوبة يؤدي الى هدم قبول التوبة الزنديق

هدم

هدم ما يؤدي لاسلام وشرايعه بينوا ونجروا اجاب جميع
العلماء بالاتفاق يجب قتله ولا يقبل توبة نصرته لدين بني صالح
الله عليه وسلم واخلاء العالم عن مثل هذه الفسار وفي التاقيات خاتمة
قتل القرامطة في الجملة واجب واستيصالهم فرض الزنديق والاباحي
المصر وفان الداعيان بالفساد لا يقبل توبتهما ويجب على الولاة
قلاع مادة الفساد ترميها بالدين بنبيه صلى الله عليه وسلم الواجب
في مثل هؤلاء من القرامطة اذا عثرنا عليهم على سلطان او لاشع
على فقهائ الاسلام فاني ان يجبوا في ذات الله تعالى يقتلهم ودمار
اصلهم ولا تقبلوا توبة ولا عذر الكذا في الفتاوى الجوهرة وفي شرح
المقاصد من اعترف بنبوة رسول الله صلى الله عليه وسلم واظهر
شعائر الاسلام ولكن يبطن هذه العقائد التي هي كفر بالاتفاق فهو
زنديق وفي خزنة الفتاوى وان كان مع اعتراف بنبوة رسول الله صلى
الله عليه وسلم واظهار شعائر الاسلام يبطن عقائده هو كفر
بالاتفاق خص باسم الزنديق وفي الرسائل القرامطة هم الذين
يكون ظاهر الشريعة ويدعون بواطنها وفي كتاب المسمى بالاختبار

عن الكفار وقال بعضهم النساء كالرياحين ويجوزن ويطعن من
غير نكاح كما يجوزن شم الرياحية وهو كفر بلا اتفاق وفي شرح المختصر
الوقاية لولا فافضل رحمة الله عليه وذكر في خزانة الفقه انه يجب قتل
الاسماعيلية وسائر الملاحدة الذين قد علم منهم اعتقاد الكفر كسائر الزنادقة
دقه مع اظهرها هم التوبة فانهم لا يستتابون لانهم بالحنية وفي المتفق
المعروف في جهاز فدي في مسائل السحرة والتفوق على ان الزنديق وقد اتفق الا
تمة على ان من ارتد عن الاسلام وجب قتله وعلى ان قتل الزنديق واجب
وهو الذي سر الكفر ويظهر بالاسلام كذا في كتاب ميزان الشعراني الذي
يسر الكفر ويظهر الايمان يقتل ويختلفون في اذ قاب هل تقبل توبة ام لا
فقال ابو حنيفة رحمة الله عليه في اظهر الروايتين عنه ومالك واحمد
اظهر الروايتين عنها لا يقبل توبة وقال الشافعي وابو حنيفة رحمة الله
في روايتين عنها يقبل ذلك وفي كشف العقائد في قبول توبة الزنديق
وجها ان احدهما يقبل **والثاني** لا يقبل وقالا الرودباري رحمة الله عليه
وعليه الميل للتأخيرين في التاخرانية ذكر بعض اصحابنا رضي الله
ان فقها البلخ افتوا باذا قتله دمه واحرق ديارهم لما ظهر واعندهم
فضرب

فضرب بعضهم بالسياطة ثم قتل واقل ما تجب من المعاملة معهم
ان يعزروا ويحبسوا بل في السجن كذا في كتاب تحفة الصالحين وروى
سفيان الثوري انه كان يقول البدعة احب ابليس من كل المعاصي
لان المعاصي يتاب عنها والبدعة لا يتاب عنها وسبب ذلك ان صاحب
المعاصي يعلم بكونه هو تكتب المعاصي فيرجي له التوبة والاستغفار
واما صاحب البدعة فيعتقد انه في طاعة وعبادة ولا يتوب ولا يستغفر
وهذا ما حكى ابليس انه قال فصمت ظهري بني ادم بالمعاصي والا وزار
ظهري بالتوبة والاستغفار فحدثت ظم ذنوبيا لا يستغفرون منها ولا
يتوبون عنها وهي البدع كذا في كتاب خزينة الاسرار مجالس ابرار في
المجالس الثمانية عشر في اقسام البدع واحكامها وفي بعض المسائل يكون
البدعة حسة ولا يوجب توبة فنقول بان البدعة على خمسة اوجه الكلام
والله والكلام في كلام الله وكلام في قدرة الله والكلام في افعال عبيد الله
والكلام في صحاب رسول الله فمن تكلم في الله او في كلام الله او
في قدرة الله بغير حق فهو كافر بك خلاف ومن تكلم في افعال عبيد الله
والاصحاب رسول الله اذا كان مخالفا للنص الصريح او يخبر المتفق عليه

التوبة من جلد الاولي وان لا يكاثرا هلا البدع ولا يلدائهم ولا
يسلم عليهم لان امانا احمد بن حنبل رحمه الله قال من سلم على صاحب
بدعة فقد احبه لقول النبي صلى الله عليه وسلم افشوا السلام بينكم
تخابوا ولا يجابسهم ولا يقرب منهم ولا يهينهم في الاعباد ولا وقات السرور
ولا يصلي عليهم اذا ماتوا ولا يترحم عليهم اذا ذكروا بل يبائنهم ويعاديهم
في الله عز وجل معتقدا بطلان مذهب اهل بدعة كقتل اهل النار
الجزيل والاجر الكثير وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من نظر
صائدا بفضاله في الله ملاه الله قلبه امانا واما من امن بصاحب بدعة
بفضاله في الله امنه يوم القيمة ومن استخفى بصاحب بدعة وفضله الله
تعالى في الجنة مائة درجة ومن لقيه بالبشري وبما يسره فقد استخف
بما انزل الله تعالى على محمد صلى الله عليه وسلم وعن ابي المغيرة عن
ابن عباس رضي الله تعالى عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم الى الله عز وجل ان يقبل عمل صاحب بدعة حتى قال يدع
وقال فضيل بن عياض من احب صاحب بدعة احبط الله عمله و
اخرج نور الايمان من قلبه واذا علم الله عز وجل من رجل ان

بغض

مبغض لصاحب بدعة رجوت الله تعالى ان يغفر ذنوبه وان قل عمله
وانظر ابيت مبتدع في طريق فخذ طريقا اخر وقال فضيل بن عياض
سمعت سفيان بن عيينة يقول من اتبع جماعة مبتدع لم يزل في سخط
الله تعالى حتى يرجع وقد لعن النبي صلى الله عليه وسلم المبتدع فقال
صلى الله عليه وسلم من احدث حدثا او اوي محذرا فاعليه لعنة الله و
الملائكة والناس اجمعين ولا يقبل الله منه الصبر والعذل يعني
بالصبر الفريضة وبالعذل المناقلة وعن ابي ايوب السجستاني
انه قال اذا حدثت الرجل بالسنة فقال رعا من هذا وجدنا بما في
القران فاعلم انه ضال كذا في غيبة الطالبين وروي عن عائشة
رضي الله عنها انها كانت اعلان على هدم الاسلام ومن تبتم على وجه المبتدع
فكأنما اعلان على هدم الاسلام وقال النبي صلى الله عليه وسلم من احدث
في الاسلام او اوي محذرا فاعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين
ولا يقبل منه صفا ولا عدلا وقال النبي صلى الله عليه وسلم ثلاث لا يغية
لهم الفاسق المعطر والمبتدع والسلطان الجابر وقال النبي صلى الله عليه
وسلم اترغبون عن ذكر الفاجر انكم كالفاجر بما فيه كي يحذر الناس

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من ذفر
صاحب البدعة صح

فصح ما قلنا كذا في التمهيد أبو شكور السامي بيان مراتب يبغضون
في الله وكيفية معاملتهم فان قلت اظهار البغض والعدوة بالفعل
ان لم يكن واجبا فلا شك انه مندوب اليه والمعصاة والفساق على مراتب
مختلفة فكيف ينال الفضل بمعاملتهم وهل يسلك بجميعهم مسلكا واحدا
ام لا فاعلم ان المخالف لامر الله تعالى لا يخلو اما ان يكون مخالفا في
عقيدته او في عمله والمخالف في العقيدة اما مبتدع او كافر والكافر
ما دعى الى بدعته او ساكت اما بعجزه او باختياره فاقسام الفساد
في الاعتقاد ثلاثة الاول الكفر بالكافرين كان محاربا فهو مستحق
للقتل والارقاق وليس بعد هذين الاخرين اهانة واما الذي
فانه لا يجوز بالاعراض عنه والتحقيق له بالاخطار الى ضيق طرق
ويتركه لمقاتلته بالسلام فاذا قال سلام عليك قلت وعليك والاول
الكفر عن مخالفته ومعاملته وموالاته فاما الا بنبساط مفر ولا
ستر سال اليه كما يترسل الى الاصدقا فهو مكروه كراهة شديدة
يكاد ينتمى ما يقوى منه الى احد النحرية قال الله لا تجد قوما
يؤمنون بالله واليوم الآخر موأدون من عاد الله ورسوله ولو

كانوا ابداهم وابناءهم الآية وقال عز وجل يا ايها الذين امنوا لا
تخذوا عدوي وعدوكم اولياء الآية وقال عليه الصلوة والسلام
المسلم والمشر لا تتقوا النار هما النار المتدع الذي يدعوا الى بدعة
فان كانت البدعة بحيث يكفر بها فامر الله من الذي لا يقرب
بحرية ولا يسامح يعقد ذمته وان كان مما لا يكفر به فامر به بينه
وبين الله اخفا من امر الكافر لا محالة ولكن الاخر في الانكار عليه
اشد من الكافر غير متعدي فان المسلمين والكفرة فلما يلتفتون
الى قوله الولي يدعى لنفسه الاسلام واعتقاد الحق اما مبتدع الذي
يدعوا الى البدعة ويؤم الى ما يدعوا اليه حق فهو سب لغواية
الخلق فشره متعدي فالاستحباب في اظهار بغضه ومعاداة
والانقطاع عنه وتحقيره والتشنيع عليه ببدعته وتغيير الناس
عنه اشد وان سلم خلوة فلا بأس برده جوابه وان سلمت ان
الاعراض عنه والسكوت عن جوابه بقبول في نفسه بدعته ويؤثر
في زجره فتولد الجواب اوله لان جواب السلام وان كان واجبا فليست
بأدنى عرض فيه مصلحة حتى يسقط يكون الانسان في الحمام او في قضاء

حاجته وقرض الزجرهم من هذه الاعراض وان كان في سلا فترك الجواب
اولا تنغير الناس عنه وتفتيحاً لبدعته في اعينهم وكذا الاول كف الاحسان
اليه والاعانة له لا سيما فيما يظهر للخلق قال عليه السلام من انتم صاحب البدعة
سلا الله امناء واما من اهان صاحب بدعة امنه لله يوم ^{القيامة} الفزع الاكبر
ومن لان له او الكرامة او لقيه بشيئ فقد استخف بما انزل الله علي محمد ص
الله عليه وسلم كذا في كتاب احياء العلوم من جلد الثاني من تصنيف
امام محمد الغزالي رحمه الله عليه ومن ابراهيم بن ميسرة قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ومن قر صاحب بدعة فقد اعان هدم الاسلام واواه
ليس بقي في شعب الايمان من سلا كذا في مشكوة المصابيح قوله تعالى ودع
كوتد هون قيد هون تشرع ابن است كه بفجار واصحاب بدعت وحللات
جر نومي نكند قال النبي صلى الله عليه وسلم اذا القيت الفاجر بوجهه كفر بعد
فاستق را بروي ترش بين ودر حقايق التفسير لورده است قال سبيل ابن عبد
الله من صحح ايمانه وخلص توحيد فانه لا ياتش الى مبتدع ولا يجالس
ولا يشاركه ولا يواكله ويظهر له من لنفسه العداوة ومن دهن مبتدع عام
سلبه الله تعالى حلاوة السنن ومن تحجب الى مبتدع نزع نور الايمان من

نصيب مشرع

قلبه

قلبه يعني من رايابد كه الله بغيره مبتدع وياوي تشيند و طعام و آب نخورند
وهر كسي كه دوست ميگند ياوي نور ايمان و اسلام را بغيرش از وي كذا في التفسير مولانا
يعقوب جرجي قوله تعالى ودعوا لوتد هون قيد هون خضابچه در حديث
شريف وارداست كه اذا القيت الفاجر فالقر بوجهه خشن ودر حقايق تنويل
مذكور است كه سبيل بن عبد الله تستري منفر مودند كن صحح ايمانه وخلص
توحيد فانه لا ياتش الى مبتدع ولا يجالس ولا يواكله ولا يشاركه ولا يظهر له
من نفسه العداوة ومن دهن مبتدع سلبه الله حلاوة الايمان ومن تحجب الى
مبتدع نزع نور الايمان من قبله يعني هر صحح الايمان را بايد كه بابد عيتان
الله نيكرد و هم كاسه و هم مجلس و هم نوال نشوند و هر كه بابد عيتان دوست
بيد كند نور ايمان و حلوت آن از وي بركيرد با لجم از لجم مكران كسي كه زويد
النفس و بد اخلاق باشد بالوموا ^{نقته} كردن كو حجب ظاهر بود مذهب نقصا كمال
حسن اخلاق مستحسني و كسي را كه حق تعالي اخلاق نيك ثابت دارد و او را ^{نقته} از موا
امنا اختران ضرور است تا بسبب كثرت مزاوت و مصاحبه آن زويد النفس در اخلاق
اين كه قصور نيفتند كذا في تفسير نهج الغريز من جلد الثاني گفته اند المبتدع من
يجعل غير طريق الشرع شرعا بايشان دشمني داشته و يك از اصول دين است

کما سنده انشاء الله تعالى وبالشهادتين ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
لا در مجلس بدست يابان غيب کنند و يا بر خاند خداوند تبارک و تعالی
از غرض اکبر که در قيامت در پيش است او را امان بخشند قوله عليه السلام
من اهان اهل البدع اهان الله تعالى من فروع الاکبر و نیز کيبه باليشان
دوستي دارد و سخن نرم و چرب گوید و برادر شد بارت تعالى دهد و در تفسير
میر سلطان ابراهيم ادهم قدس الله سره العزیز گفته است که نور ايمان و
حلاوت شريف از بر گیرند هر که اندوختن شود مجدي يا اهل بدعت
گويا که کوشش نجري عالم ميکنه لقوله عليه السلام من تد من اهل البدعة
سلب عنه نور الايمان وحلاوة الشريف و يعظم من تبسم على وجه البدعة
قد اعان على هدم الاسلام خانه در خبر است که مهتر داور عليه السلام زنده
پوشیده و در غاري رفت از خلق یک سو شده بحق مشغول شد و بحکم رب
الجليل جبرائيل عليه السلام آمد و گفت يا داور عليه السلام چرا در غار رفتي گفت
از قهاري توري ترسم جبرائيل عليه السلام گفت خداوند تبارک و تعالی
يعزة و جلال خود سوگند ياد کرده است اگر تايي عل اولاد ادم بجاي آري زره
از پاي نيزم تا بدوستان من دوستي و دشمنان من دشمني نکنی بخانه

اورند اند که مهتر عليه السلام نیز همچنان کرده و در غار رفته نشست بر و نیز
همین خطاب آمد بدوستان او دوستی کردن نیز یکی از وصول دين است قوله
تعالى يوم لا يغني مولا عن مولا شيئا ولا هم ينصرون كذا في ارشاد
الطالبين اعلم ان المبتدع هو من خالف في العقيدة طريق الستة و الحما
و حکم المبتدع ينبغي ان يكون حکم الفاسق لان الاصل لا يعاقب
ليس ما دون الاصل بالاعمال و اما فيما يتعلق باهل الدنيا حکم المبتدع
البعوض والعداوة والاعراض عنه والاهانت والطعن واللعن ولا يجوز
الصلوة خلفه كذا في شرح المقاصد فالواجب على كل من سمع هذه الاقا
ويل الباطلة الانكار على قايله والجزم بطلان مقاله بلا شك ولا
تردد ولا توقف ولا تلبث والا فهو من جملةهم و زمرتهم فيحکم
بالزندقة عليهم كذا في الطريقة المحمدية فالواجب ان يحکم
بشرح المحمدي بالزندقة عليهم كلام جملة القائلين بذلك الواقفين
لم فيه ولو بالاشك والتردد والتوقف والتلبث فامرهم بعد
تحقق قوتهم ذلك ومعانين الا اذا لم يتحققه ولم يعانين بان اجز
بذلك عنهم مخبر من الناس ولم يثبت الثبوت الشرعي وبعد الثبوت

الشرعي ايضاً يحتمل كون الشهود زوراً فان حكم الحاكم مستند الى
 الشهادة ان صدقت وان كذبت فلا قطع في ذلك باطناً كما اشار
 اليه الشيخ عبد الوهاب الشعراني في حاشية كتابه ميزان الزبير في
 عقايد الطائفة العلية وفي شرح الشريعة المسمى بجامع الشرح قال
 ابوليث الزنديق معروف زندقته انه لا يؤمن بالآخرة ووحداية
 الخالق وان تغلب ليس الزنديق من كلام العرب ومعناه علم ما يقوله
 العامة ملحد ودهري وعن ابن دريد انه فارسي معرب واصله زندق
 اي من يقول بدو ام الدهر وفي القاموس الزنديق بالكسر انه الثوب
 او لقائل بالنور والظلمة او من لا يؤمن بالآخرة وبالربوبية او من
 يبطن الكفر ويظهر الايمان او هو معرب زندين اي دين المرأة وجمعها
 زنادقة او زناديق وقد تزندق والاسم الزندقة كذا في الحديث
 الزندية شرح الطريقة المحمدية وعن ابن مسعود رضي الله
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من بني بعث الله في
 امته قبلي نبيت هجيعي غيري كما براني ختم الله اولي خدائي تعالى در امت و
 پيش از من و در بعض روايات في امته نسبون الا كان له من امت

حواريون مكرانك بودند مكرانك سغير رلاست او حواريان واصحاب ياخذون
 بسنته ويقتدون باهله ويوردند اورا ياران كاخند ميكرند و عملي نموند
 بسنت و طريقيه وي پيرو ميكرند بحكم وي و حواريان مرد محب و مخلص و
 ناصر معين را كه خالص باك باشد از كذب و خلاف و نفاق مشتق است از
 يعنى بياض خالص و ياران مخلصان عيسى عليه السلام را كه حواريان كويين
 همين معني است و اكثر برانند كه اصل در تسميه ناصر و مخلص بحواريان اصحاب
 عيسى عليه السلام اند كه حرفت ایشان كاذري بود و كاذر را حواريان كويند زيرا كه
 در سقيده و پاك ميكنند جامه را و چون ایشان از میان ساير ناس بصدق و اخلاص
 و نصرت واعانت عيسى عليه السلام ممتاز بودند و مشتم بر حواريين كشتند هر چه مخلص
 باين علاقه حواريان گفتند و يعنى گفته اند كه تسميه اصحاب عيسى عليه السلام بحواريين
 بجهت انست كه ایشان ميكرند نفوس خود را يا نفوس مردم را از هر چه حمل و معصيت
 عام و طاعت پس از ان غير ایشان نیز حواريان گفته كو نماد برين تقدیر در تسميه قال
 الله تبارك و تعالی يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين و اغلظ عليهم
 يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين بالحق و اغلظ عليهم في الجهادين
 سيعا ولا تحابهم و كل من وقف من على فساد في العقيد لا تخذ

الحكم ثابت فيه يجاهد بالحق ويستعمل معه الغلظة ما امكن منها
كذا في تفسير المذرك وهو قوله عليه السلام من راي منك
منكرا قليلا غيره ببد فان لم يستطع فبلسانه فان لم يستطع
فبقلبه وذلك اضعف الايمان كذا في تفسير احمد بن حنبل ولا تتبع
الناس في خطاياهم بل اتبع في صوابهم واذا عرفت انسا تا بالشر
فلا تذكر به بل طلب منه خيرا فاذا ذكر به الا في باب الدين فانك
متى عرفت في دينه ذلك فاذا ذكره كذا يستبوه ويجده ربه وتعالى عليه
السلام اذكر والفاجر بما فيه حتى يحذر الناس وان كان ذاجا
ومنزلة والذي تروى منه الخلل في الدين فاذا ذكر ذلك ولا تبال منه
جاهه فان الله تعالى معينك وناصرك وناصر الدين فاذا فاض
ذلك مرة يا بؤك ولو يتجاس احد على ظمها رابد عتر في الدين واذا
رايت من سلطانك ملايوافق العلم فاذا ذكر ذلك مع طاعتك ايا
فان يد اقوي من يدك تقول له انا مطيع لك في الذي انت فيه
سلطان ومسلط علي غير ان اذكر من سيرتك ملايوافق العلم فاذا
فعلت مع السلطان مرة كفاك لانك اذا طابت عليه ودامت لعلهم
رقم

بقهر ورك فيكون في ذلك آية الدين فاذا فعل ذلك مرة او
مرتين ليخبر منك الجهد في الدين والحرص في الامر بالمعروف
فاذا فعل ذلك مرة اخرى فادخل عليه وحدك في دارك والفحة
في الدين وناظر ان كان مبتدعا وان كان سلطا فاذا ذكر له ما يحضر
من كتاب الله وسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم فان قبل منك
الا فاسال الله تعالى ان يحفظك منه كذا في الاشياء النظائر في
خرجه قال الشيخ علماء الدين السمناني فعلى المرء المسلم اذ لم يجد يعاطي
ليثا من الالهو والبدع يتهاون بشي من السنن ان يلجج ويترك
من ويترك حيا وميتا ولا يسلم عليه اذا القيده ولا يجيبه اذا
يتد بالسلام عليه الى ان يترك يد عنه ويرجع الى الحق وان مات
لا يتبع جنازته والنهي عن الحج ان فوق ذلك ليا لانه هو فيها يقع
بين الرجلين من جهة التقصير في حقوق الصلته والعشرة دون
ما كان في حق الدين فان هجر ان اهل الاهواء والبدع دائم
ان يتنوبو فقد مضت الصحابة والتابعون وابتاعهم وعلماء له
السنة على هذه مجتبعين متفقين على معادات اهل البدعة

وهجرانهم وعن سبيل في تفسير قوله تعالى لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم
الآخر يوادون من عاد الله ورسوله انه قال من صح ايمانه و
اخلاص توجيده فانه لا يجالس مع مبتدع ولا يواكله بل يظهر له من نفسه
العداوة والبغض له ومن داهن مبتدع اسدك لله تعالى عنه حلاوة لينة
وامن اجاب الى مبتدع لطيف لغز والغني في الدنيا اذا التزم الله تعالى
بدلك الغر والفقر بدلك الغني ومن ضحك في وجه مبتدع ينزع
تعالى نور الايمان من قلبه وعن الثوري من سمع من مبتدع لم
ينفعه الله تعالى بما سمع ومن صامحه فقد نقص عروة الاسلام
عن فضيل من احب صاحب بدعته فاحذر وعنه اذا رايت مبتدعا
في طريقا فخذ طريقا اخر وقال الفضيل من زار صاحب بدعته فخر
نور الايمان من قلبه كذا في خزائنة الاسرار ترجمه جمعا للس
الابرار من نفسه در كافي آورده است كه البدعة هي الامر المحدث
لم يكن من فعل النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه ولا من التابعين
ولا من اقتضاها لدليل الشرعي يعني بدعت انت كه من سبيل باشد و
از كردن بني صلى الله عليه وسلم واصحابه از تابعين ونياسد وشرعي

بروي دليل ونياسد وند كه البدعة هي زيادة في الدين والنقصان
شرعي بدعت انت كه زياد كردن است در دين چيزيكه دروي نباشد
بلكم كردن است از انچيزي كه در دين باشد ليس افراط و تفريط هي نمونه در
دين اسلام روانيت و اگر بگوي بمقصودا صيغ نرسي اين چاورد كه مرد ي كنخي
طلب كند و نشان آن كنخ را داند كه فلا جاليست يسرا كران پيشتر از ان
كنخ زود بدست نيابد و اگر پس تر از ان يماند باز بدست نمي آيد همچنين
نشان كنخ رضائي حق تعالى است و لقاي خدا و رسولا است و هيح ظاهر
باطون نماند كه ايشان نكفته اند و لقد ضربنا للناس في هذا القرآن
كل مثل الشارح بر آن است كه از كفته خدا و متابعت پيغمبر او كه در دنيا
سر او را كنخ و لقاي حق تعالى بدست نمي آيد كذا في هداية الاعشى
ولا يجوز الصلوة خلف من ينكر الشفاعة النبي صلى الله عليه وسلم
وينكره كراما كاتبتين وعذاب القبر وكل من ينكر الرواية لانه
كافران قال لا يؤمن بجلاله وعظمته فهو مبتدع ولا يصلي
خلف من ينكر المسح على الخفين وفي المشيئة هكذا اذا قال
ان الله تعالى يد اورجلا كما لاحادنا فهو كافر وان قال جسم

كالاجسام فهو مبتدع وفي الروايات ان فضل عليا على غيره فهو
 مبتدع ولو انكر خلافة ابي عبد الله الصديق فهو كافر كذا في خلاصة
 الكبرى قال عليه الصلوة والسلام من صلا خلف مبتدع فقل
 هدم الاسلام يعني هر که در پس مبتدع نماز گذارد پس تحقيق ويرا
 باشد مسلماني را و نیز حديث نبوي است انكوا لفاجر بما فيه يجد
 الناس يعني ياد كنيد هر چه بد را به بدی که در دي است تا مردمان از او نفرت
 و خدش کنند كذا في الحقايق من نفسه قال عليه السلام لغيبت للثلاث الف
 والا مير الجابر والمبتدع يعني غيبت هر سه كس روا باشد فاستقر
 ظالم را و بد عینه را و بر مندمت که در شان ایشان ميكنند رواست و
 مندمت اعتقاد و بد ایشان و فعل ایشان عين ثواب است و از بغض
 ديني است كما قال النبي صلى الله عليه وسلم من اهان صاحب بدعت
 اهان الله تعالى يوم القيمة من فزع الاكبر يعني هر که اهانت ميكنند او را
 بدعت را اين كردند حق تعالى در روز قيامت از رنج و زحمت بزرگ كذا
 في انيسا لو غطين قوله عليه السلام فان لم يستطع في الحديث السابق
 ولعلمهم بهذا قالوا ان الامر باليد لا امر باللسان للعلماء و
 بالقلب

وبالقلب للعوام كذا في المواقف فالواجب على كل من سمع امثال
 تلك الاقاويل الباطلة الانكار على قائله والجزم ببطلان كلامه بلا
 شك ولا تردد ولا توقف ولا تلبس ولا فهو يكون من جملة من يحكم عليه
 بالزندقة فانهم لما كانوا في الاعتقاد و هذه المرتبة كان بينهم وبين
 الشيطان مناسبة فيربهم في بعض الاوقات اشياء من الافوار و
 غيرها فيفترون بها و يظنون انهم محسنون وعند الله مكرمون
 ولا يعلمون ان الشيطان لا ينال حسن لاهل الخلو و ارباب الرياض
 ان يعملوا حواجهم و رؤياهم من غير حكم الشرع فيها فيضلون
 لقلب اذ كان محفوظا مع الله يكون خواطره معصومة عن الخطاء
 وهذا من اعظم كيد العدو و غيهم كذا في خزينة الاسرار ترجمه عجا
 س ابرار في المجلس الاول منه قوله تعالى اربابا من دون الله فان
 اهل السنة والجماعة قد اختلفت بعد القرون الثلاثة والاربعة
 على اربعة مذاهب ولم يبق في الفروع سوى هذه المذاهب الاربعة
 فقد انعقد اجماع المركب على بطلان قول من يخالف
 كاهنهم وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تجتمع امتي

على الضلالة وقال الله تعالى ويشبع غير سبيل المؤمنين قوله
ما قول ونصله جهنم وساءت مصيرا كذا في تفسير المظهر
خاتمة

الحمد لله والمنزلة اين فنحن شريفه صحيح موسوم برهان المؤمنين على
عقايده المضلين از تاليف شريف محرم راز خفي وجي مولوي احمد علي
قدس سره قوم يوسفري ساكن مكة المعظمة يتصح تام جناب مولانا حاميا سلما
مولوي عبدالعزيز صاحب نعماني ومولوي باز محمد صاحب وقاضي
سمع الله صاحب ساكن كهن در بندر بنجي في المطبع حيدرآباد طبع
شد المرقوم دوازدهم شهر صفر المظفر ٩١

الحمد لله والمنزلة اين فنحن شريفه صحيح موسوم برهان المؤمنين على
عقايده المضلين از تاليف شريف محرم راز خفي وجي مولوي احمد علي
قدس سره قوم يوسفري ساكن مكة المعظمة يتصح تام جناب مولانا حاميا سلما
مولوي عبدالعزيز صاحب نعماني ومولوي باز محمد صاحب وقاضي
سمع الله صاحب ساكن كهن در بندر بنجي في المطبع حيدرآباد طبع
شد المرقوم دوازدهم شهر صفر المظفر ٩١

الحمد لله والمنزلة اين فنحن شريفه صحيح موسوم برهان المؤمنين على
عقايده المضلين از تاليف شريف محرم راز خفي وجي مولوي احمد علي
قدس سره قوم يوسفري ساكن مكة المعظمة يتصح تام جناب مولانا حاميا سلما
مولوي عبدالعزيز صاحب نعماني ومولوي باز محمد صاحب وقاضي
سمع الله صاحب ساكن كهن در بندر بنجي في المطبع حيدرآباد طبع
شد المرقوم دوازدهم شهر صفر المظفر ٩١

الحمد لله والمنزلة اين فنحن شريفه صحيح موسوم برهان المؤمنين على
عقايده المضلين از تاليف شريف محرم راز خفي وجي مولوي احمد علي
قدس سره قوم يوسفري ساكن مكة المعظمة يتصح تام جناب مولانا حاميا سلما
مولوي عبدالعزيز صاحب نعماني ومولوي باز محمد صاحب وقاضي
سمع الله صاحب ساكن كهن در بندر بنجي في المطبع حيدرآباد طبع
شد المرقوم دوازدهم شهر صفر المظفر ٩١

وشرب الخمر وسبب تكفيرات النكاح ما ثبت ضرورة انه
 من دين سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم فيه تكذيب له صلى الله
 عليه وسلم انتهى ملخصا فاعلم من هذا ان صاحب هذه المقالات
 ان كان يقول بكل اللواطة واباحتها متمزا ومعادلا ومعتقدا
 وصدر ذلك منه في حالة الصحو ولم يكن ممن يخفي عليه
 ذلك الحكم فهو كافر والعياذ بالله تعالى تجري عليه احكام الزنا
 دقيق وكذلك ان صدر منه دعوى الرسالة على الوجه المذكور
 والله سبحانه وتعالى اعلم قاله بضمه ورقمه
 بقلبه خادما طلبية العلم بالمسجد الحرام كثيرا
 الذنوب ولا تافأ المرجو من رب الغفران احمد
 بن شيخ الدحلان مفتي الشافعية بمكة المحية
 غفر الله له ولوالديه ومشايخه واحبابه
 والمسلمين اجمعين
 شيخ احمد الدحلان
 الحمد لله وحده رب زدني علما هذا لقايل
 خارج اقواله عن طريق المسلمين وسبيل الموحدين وقد
 ظهره

ظهره كفره بنحو وقوع النبوة بعد نبينا صلى الله عليه وسلم
 واثبات الرسائل لنفسه وتحليل ما علم تحريمية من الدين بالفرو
 وحيث صدرت منه هذا لاقول بحضرة اليهود العلول وهو
 عاقل الله يستتاب ثلاثة ايام من يوم الحكم فان قاب فيها
 الاقتل كما في اقرب المسالك والله اعلم كتيبه حسين بن ابراهيم
 مفتي المالكية بمكة المحية حامدا مصليا مسلما **عبد الله حسين**
 الحمد لله رب العالمين ربي لا ترغ قلوبنا بعد ازهد يتناوب
 لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب له شكران كثير لا منه
 الفاظ الشيعة يحكم بكفر قائلة معتقدا ثابت العقل ومثله لا يحمله
 ليس ثلاثة ايام يدعي فيها الرجوع عن قوله فان فعل رجع
 الاسلام والا ضربت عنقه كافرا وماله في كاهه متصوص
 لقد جاء شيئا اذا تكاد السموات يتفطرن منه فتنشق الارض
 وتخر الجبال هدلا ولكن من يفر الله يجري حدوده على من
 اقر به وعصه فبحان الحليم الذي لا يعاجل العقوبة والله سبحانه
 وتعالى اعلم وكتيبه الفقير الى ربه سبحانه عبده محمد بن عبد الله

ابن حميد مفتي الحنابلة بكنة المشرفة وطهر الله به حامدا

مصليا مسلما محبدا محوقلا

حميد
عبد محمد بن عبد الله

سيد احمد	فضل جان	شاهي خان	قاضي	احمد جي خوند
خونداره	اخونداره	اخونداره	بادشاه	ساكن فتوح
عبدان خان	عبدان خان	نور الدين اخوند	عبد البصير	حاجي محمد
خونداره	خونداره	زاده ساكن مغل	اخونداره	اخونداره
مير اخوند	مير اخوند	بدر الدين	محمد قاسم	سيد احمد
زاده	زاده	اخونداره	اخونداره	اخونداره
علي احمد اخونداره	علي احمد اخونداره	محمد	ساکن ملايه	معلم الدين
ساكن انما نري	ساكن انما نري	مولوي نور	ساکن زيارت	اخونداره
خداوند آست	خداوند آست	نعم المولي	شدر لطف رحمة للعالمين	شدر لطف رحمة للعالمين
بامر رضاك لطف آمد	بامر رضاك لطف آمد	ونعم البصير	وافوض امرى الى الله	وافوض امرى الى الله
وافوض امرى الى الله	وافوض امرى الى الله	اخوند	مفتي شرح بنى برهان الدين	مفتي شرح بنى برهان الدين
شدر حكيم قاضي شرع محمد	شدر حكيم قاضي شرع محمد	محمد	احمد جي قرشي ناروقي اخونداره	احمد جي قرشي ناروقي اخونداره



قرشي
نهرت جي
اخونداره

شدر
قضا خاصه اهل قبول
لکم جوت
وافوض امرى الى الله
واملا نور محمد مفتي

شدر لطف رحمة
للعالمين وافوض امرى الى الله
قاضي شرع بنى برهان الدين

رحمة الله

سيد احمد

محمد الدين

غلام جيلاني

محمد ويدر

شاه مرات
زبان ارجان غلام
زبان ارجان غلام

مولوي
نواب

غلام محمد
فقير

ملا عبد
الرحمن

عبد امير
محمد

غفران اخوند ده	محمد سعيد	فقيه شاه اخر	صاحب زاد
ساكن خوشيكي	اخوندا ده ساكن	نژاد ساكن معيا	صاحب ساكن
اخوندا ده ساكن	حضرت شاه ساكن	فضل اخوندا ده	شاه شرف
موشه	كالو خات	ساكن زيک	اخوندا ده ساكن
محمد علي اخوندا ده	قاضي	فطيف اخوندا	صاحب زاد
ساكن تور پيري	جهالکيري	ده را ده	صاحب اتا
عظيم الله اخو	حميد الله	فضل احمد	محمد سعيد
نژاد ده	اخوندا ده	اخوندا ده	اخوندا ده
محمد يوسف	محمد طيب	قاضي عبد الرحمن	محمد حسين
اخوندا ده	اخوندا ده	اخوندا ده	اخوندا ده
محمد اخوندا	قاضي اسمعيل	محمد امين	قاضي عبد الله
د ه	اخوندا ده	واعظ ساكن	ساكن كالو خان
قاضي احمد	نسيم كالوندا	ولي محمد اخو	قاضي عبد الرحمن
اخوندا ده	ده ساكن جلي	نژاد ساكن	ساكن پير ساكن

عبد احمد علي	نور اخوندا	محمد نور سکنه	فضل الله ساکن
اخوندا ده	تيراهي	تيراهي	پشاور
محمد اخوندا	جلال الدين	غلام شاه	حافظ الله
ساکن کنه	اخوندا ده	اخوندا ده	ساکن تور
حبيب شاه اخوندا	ناصر احمد	برهان الدين	حافظ امانت
ده ساکن تور	اخوندا ده ساکن	اخوندا ده	الله ساکن
عبد الله اخوندا	عطا احمد	محمد	محسن اخوندا
انلا جرون	اخوندا ده	اخوندا ده ساکن	گرون انلا
محمد قاسم	بادشاه اخوندا	محمد قاسم	حيات مير
ساکن يار حسين	ساکن هوتي	ساکن نور شاه	اخوندا ده
عبد العزيز	عبد الاحد	حسن اخوندا	حسين اخوندا
اخوندا ده	ساکن شموزي	ساکن مرغوز	ساکن مرغوز
فضل احمد	حسن اخوندا	فقيه شاه اخو	صاحب جلي
خوندا ده	ساکن بام	زاده ساکن مرغوز	صاحب
اول مير اخوندا	مقصد ر	فطيف اخون	صاحب
ده	اخوندا ده	زا ده	خوندا

احمد دين	سيد لطيف	قاسم ده	حسن دين
اخوندا ده	اخوندا ده	اخوندا ده	اخوندا ده
جلال الدين	بارشاه كل	مولوي صاحب	ميان احمد
اخوندا ده	مولوي	شهوړي	صاحب
ابوالفضل	قاضي غلام	سيد احمد	عين الله
محي الدين	ساكن اتمانزي	اخوندا ده	اخوندا ده
عبدالعزيز	صاحب زاده	سيد احمد	البرنور اخو
لغمان	صاحب عمري	ساكن اتمانزي	نذا ده
فخر امير	غلام جيلاني	شيم كل	عبد المجيد
اخوندا ده	خلیفه حافظ	اخوندا ده	اخوندا ده
سيد محمد	احمد جي	بشير اخوندا	ابوالفضل اخوندا
اخوندا ده	اخوندا ده	ايشان قندري	ايشان قندري